

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232189

UNIVERSAL
LIBRARY

بسم العزیز

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سپاس بقیاس مرخالیق بیچون و بیچگون رابر انکه زمره اولیارا مخصوص گردانید از
 بندگان خویش و درودنا محمد و در سوسه راکه شفاعت خواهد کرد او شانرا بفضل عمیم
 خویش بوجوب ایه کریمه و مَا أَسْأَلُكَ إِلَّا خَيْرًا لِّلْعَالَمِينَ و اهل بیت و یاران
 او باد اما بعد میگوید بنده کینه سرفدا کرده جان شانرا خوده دین و دنیا سپرده مرادات
 دارین یا بنده حاجات کونین برستانده آستانه فیض نشانه درگاه و الاجاه جناب فیض
 مآب خواجراستین ستمس العاشقین قمر المعشوقین فخر الاولین و الاخرین متمسک الشایخین
 سلطان المشایخ فی السموات و الارضین حضرت خواجرا نظام الحقی و الشرع و الهدی
 و الدین محبوب الهی الَّذِي كَانَ وِلِيًّا وَاَدَمَّ لَيْلَانَ الْمَاءِ وَالطَّيْنِ عَطِجَ الْعَالَمِينَ برکت فرار
 عقیدت آئین فدویت گزین ظهیر الدین کرانوی که یکی از علما مان واحدی از
 متوسلان خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه دودمان رتضوی حضرت سید عرفص علی
 پشتی نظامی فخری دلبوی ادام الله تعالی برکاته است که این ترجمه رساله ایست که حضرت
 مولانا فخر الدین زرادکی که یکی از اجله خلفائے حضرت سلطان المشایخ محبوب الهی
 بودند قدس الله سرها الغزیز در حلت و اباحت سماع تصنیف فرموده و با عت تصنیف

این رساله از سیر الاولیا معلوم میشود که در وقت دولت حیات جناب حضرت سلطان
 المشایخ قدس سره العزیز جاسدان و متعذبان از سماع شنیدن آنحضرت عنایت
 و حدیث میبردند و اندرون خود از کینه و فتنه پر کرده بودند و از الله تعالی طلب بخشش و رحمت
 مینوایند که بزبان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گذشته است خبرنداشته
 معنی آنکه ای خدایا بگردان مرا از حسد کرده شدگان و گردان مرا از حسدکنندگان
 و همیشه از راه عناد آرزو میباشتم که از بادشاه عهدگفته محض سماع مقرر سازند و با
 حضرت پر عظمت سلطان المشایخ بنشینانند و در عهد سلطنت سلطان غیاث الدین تغلق
 شیخ زاده حسام نافرجام که در او ائیل با انواع شفقت و مرحمت حضرت سلطان المشایخ
 بود و از شومت سر شهرت خود معنی ذوق شوق درو پیدا نشده بود خواست که بجهت
 سماع خوفاً محض سماع پیدا کرد و قاضی جلال الدین و ابوالحی نائب حاکم مملکت که
 در تعصب اهل عشق مشهور بود و دیگر دانشمندان متعذبان شیخ زاده حسام را اینجست
 پیشوائے خود ساختند و مقرر کرده از بادشاه گفتند که سماع در مذمب امام اعظم حرام است
 و شیخ نظام الدین که مقتدائے عالم است میشنوند چندین هزار خلق در کارنا شروع
 متابعت او میکنند بادشاه بشن چون بر اجالت و حرمت سماع خبر نمیدیدند که
 این جنس بزرگے مقتدائے عالم شروع چگونه کند هم بگوید بالله اعقول الظالمون
 معنی آنکه پناه میجویم بخدا از آنچه میگویند ظالمان و سواها و فتوی قاضی حمید الدین
 ناگوری در روایات کتب شرعیه پیش بادشاه بردند گفتند که چون علمائے دین در حضرت
 سماع فتوی کرده اند جمله علمائے مشهور و صدور و اکابر را طلب کنند و محض سازند و
 معتقدانیکه این خبر بخدمت حضرت سلطان المشایخ رسانیدند آنحضرت هیچ سجود
 راه ندادند و علمائے اعلم وقت که بخدمت گاری آنحضرت شویب بودند پیش از
 رفتن در محض سماع آیات و دلائل اباحت سماع برائے استحضار مسائل رو برو عرض
 میکردند چون در و نه آنحضرت از علم لدنی مملو بود هیچ بایشان التفات نمیکردند و
 لیکن آنها را هم بر تخرجه علم سلطان المشایخ اعتماد لے کامل بود و عرض آنحضرت

ویراے بادشاہ طلب واقع شد از ایران خود کسے را طلب نکرد فاما قاضی محی الدین کاشانی
 و مولانا فخر الدین زرادعی بغیر طلب برابر بندگان آنحضرت رفتند و آنجا پیش از آنکه
 محضر سماع شود قاضی جلال الدین نائب حاکم که مدعی اہل سماع بود سلطان المشائخ
 را سخنان نصیحت آمیز و کلمات تعصب انگیز گفتن گرفت چنانکہ نہ لای مجلس آنحضرت
 بود و آنحضرت تحمل میکرد و حلمی ورزید چون سخن بدینجا رسید کہ بعد ازین اگر دعوتے
 کنی و سماع بشنوی منکہ حاکم شرع ام ترا بیا زارم سلطان المشائخ ازین سبب غضب
 شد و فرمود مغزول باد ازین شغل کہ بقوت آل این سخن میگوئی چنانچہ بعد از دو اوزہ
 روز از قضاے آبی مغزول شد و عقرب سفر کرد و شیخ زادہ حسام گفت کہ در مجلس شما
 سماع میباشد و قصے کند و آواز نعره و آه میکند سلطان المشائخ فرمود کہ غلبہ کن معنی
 سلی بجو حیثیت او گفت نمیدانم آنحضرت فرمود چون معنی سماع ملانی با تو سخن
 کردن نشاید شیخ زادہ حسام تلامذہ و ساکت گردید و بادشاہ کہ سخن دلپذیر حضرت
 سلطان المشائخ بجوش ہوش بشنید و گفت کہ ضا غلبہ کنیدی بشنودید شیخ چہ میفرماید و مولانا
 حبیب الدین و مولانا شہاب الدین ملانی ساکت بودند بلکہ مولانا حمید الدین بیان میکردند
 چنانکہ مدعیان و در مجلس سلطان المشائخ میگویند همچنان نیست من برخلاف آن معانی
 کرده ام درین محل قاضی کمال الدین گفت کہ جالبے روایت نیدہ ام م قال ابو حنیفہ
 السماع حرام و الرقص حرام است یعنی گفت ابو حنیفہ کہ سماع حرام است و رقص کردن کار
 بدست نزدیک درین اثنا مولانا فخر الدین زرادعی روئے مبارک خود جانب علمائے
 شہر کرد و از وفور علم و قوت ولایت خود گفت کہ شما از دو جہتہ یک جہتہ گیرید اگر جہتہ
 گیرید محل ثابت کنم و اگر جہتہ حل گیرید جہتہ ثابت کنم و فی الحقیقت چنان قوت علم و
 تقوی داشت کہ اگر میشیند علامتہ عصر بودے تا او را ملازم نکردے نماندے و اصلا
 در بحث مسامحت نکردے و ہم در اثناے بحث مولانا علم الدین نسبتہ شیخ الاسلام
 بہاؤ الدین ذکر کرد آمد بادشاہ ازوے پرسید کہ تو ہم دانشمندی درین باب چہ میگوئی
 کہ سماع حلال است یا حرام و چون در بغداد و روم و شام گردیدی مشائخ آن ضلع

میشوند یا نه مولانا علم الدین گفت که من درین مقدمه رساله مقصده نام نوشته ام
 و اول حلت حرمت آورده ام و دران کتابت کرده ام اما آنکه بدل میشوند ایشان را
 مباح است و آنکه بنفس میشوند ایشان را حرام و در همه شهرها و هر دیار زرگان و
 مشایخان سماع میشوند و بعضی با دف و شبانه و کسی ایشانرا منع نمیکند و سماع در میان
 مشایخ از شیخ جنید و شبلی موروث است پس بادشاه این چنین شنیده ساکت گشت
 و مولانا جلال الدین گفت که بادشاه بر حرمت سماع حکم کند و مذہب امام اعظم رعایت
 دارد و در محفل حضرت سلطان المشایخ از بادشاه فرمودند سخاوت هم که درین باب حکم کنی
 بادشاه حکم آنحضرت قبول کرد و هیچ حکم نکرد و درین حرف دور روایت است یکے
 آنکه مولانا فخر الدین در رساله اباحت سماع که نام او کشف المقلح من وجود السماع
 کرده است آورده است و صحیح همین است چرا که مولانا فخر الدین زرا دی دران مجلس
 حاضر بود و بیشتر بحث با قاضی کمال الدین صدر جهان او کرده و آن اینست و ما
 قال الخلف من لا اولیة فی تضلیل من یقول بالتخلیل ثم کان ظاهراً البطلان یحیی
 الخلف لهما و الخلف ثم اولی دلولیة الذکر و الفعل مکان لکن من اول الخلف الی اوان الخلف
 المجلس عند الماطا معنی آنکه و آنچه گفته است مخالف از دلیلیها در گمراه کردن کسی که میگوید
 بحلال گردانیدن هر گاه که بود ظاهر دروغ رجوع کرد بحث سوئے حرام شدن و حلال
 شدن پسترجوع کرد سوئے بهتر بودن ترک و گردن و بود این نقشه از اول وقت
 ضحی تا اول سایه اصلی زوال پسترجواستند همه مردمان مجلس از سر لے بادشاه
 و روایت دوم آنکه بادشاه حکم کرد حضرت سلطان المشایخ وقتیکه خواهند سماع بشنوند
 کسی منع نکند و آنکه بنفس سماع بشنوند چنانکه طائفه قلندریان و حیدریان ایشانرا
 منع سازند و این روایت ضعیف است زیرا که اینها دران وقت حاضر نبودند و بعد
 فراغ بادشاه حضرت سلطان المشایخ را با تعظیم و تحکیم بسیار رخصت گردانید و درین
 روزهای یکے از حضرت سلطان المشایخ پرسید که مگر درین وقت حکم شده است که حضرت
 مخدوم هر گاه که خواهد سماع بشنوند او را حلال است آنحضرت فرمود اگر حرام است

بگفته کسی طلال نشود و اگر حلال است بگفته کسی حرام نشود و لیکن مسأله مختلف فیہ
 است حضرت امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ حکم اجتماع باء و مشابہ مباح میدارد و در بعضی
 علماً ما اکنون ہرچہ حاکم کند بہمان باشد و مولانا ضیاء الدین برنی در حیرت نامہ خود
 می آرد چون سلطان المشائخ از محضر مذکور در خانہ آمد بوقت نماز پیشین ہزار مولانا
 محی الدین کاشانی و امیر حسرور را طلب کردہ فرمودند کہ دانشمندان دہلی بعد اوت و حسد
 من پر بودند میدان فراغ یافتند و سخنہا پر از عداوت بسیار گفتند و عجیبہ امروز معانہ
 شد کہ در معرض حجت احادیث صحیحہ حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نمی شنوند و
 ہمیں میگویند کہ در شہر ماعمل بروایت نقلہ مقدم است بر حدیث و سہرا کہ حدیث صحیح
 حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مذکور شد برمی آمدند و منع میکرد کہ این حدیث
 متمسک شافعی است و او دشمن علماء ماست و بیچ عالمی نہ دیدہ شدہ و نشنیدہ شدہ
 کہ احادیث صحیحہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را انکار کردہ باشند و اینچنین سخن نمیگویند
 مگر آنکس کہ از حدیث پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اعتقادے نداشته باشد ہم سلطان المشائخ
 میفرمودند نمیدانم کہ این چہ روزگار است در ان شہرے کہ این جنس مبارکہ کتہ چگونہ
 آبادان ماند عجیب است کہ خشت خشت نشود چون بادشاہ و آمر او خلائق از قاضی
 و علمائے شہر میشنوند کہ درین شہر عمل بر حدیث نیست چگونہ اعتقاد بر حدیث آنحضرت
 صلی اللہ علیہ وسلم را سخ ماند و از انوقت کہ ایشان روایت کردن حدیث منع میکردند
 من ترسانم کہ شومست این جنس بد اعتقادی کہ از علمائے شہر معانہ شدہ از آسمان
 بلا و جلا و قحط و فاجہ بر سر شہر خواهد بارید از ان بود کہ در چهارم سال ازین ماجرا تاملی
 علماً کہ در محضر بودند و دیگران ہم بسبب ایشان در دیوگیہ جلا کردند و ہمیشتر از ان علماً
 در دیوگیہ رہانہ قحطی مہلک و وبالے سخت در شہر پیدا شد سبحان اللہ ہر سخن
 کہ بزبان مبارک حضرت سلطان المشائخ گذشتہ بود عین آن معاینہ شد و تمامی این
 محضر جماع در سیر الاولیام قوم است درین رسالہ بنا بر سہنا و خلاصہ آن نوشته ام
 و در نواید الفوا و لغویہ حضرت سلطان المشائخ قدس اللہ سرہ العزیز احوال جماع

بسیار جانند کورست من عین آں عبارت تبرکاً آورده ام جائے فرموده که سکه سماع
 درین شهر قاضی حمید الدین ناگوری نشانده است قاضی حمید الدین قدس الله سره الخیر
 المبارک وقاضی منہاج الدین بچوں او قاضی نشده وصاحب سماع بودند بسبب
 ایشان اینکار استقامت پذیرفت اما قاضی حمید الدین ناگوری با آنکه مدعیان با او
 مناظرعت کردند و خصومت بسیار وقاضی ہمہراں حرف ثابت بود جائے فرموده کہ
 چون ذکر سماع شنیدن قاضی حمید الدین بسیار شد مدعیان آنوقت فتوا بسیار
 کردند جو ابہا شنیدند و ہم بنشینند کہ سماع حرام است فقہیہ بود کہ او با قاضی حمید الدین
 آمد و شد داشت مگر او ہمہراں فتوی چیزے بنشت این خبر با قاضی حمید الدین
 رسانیدند و درین میان آں فقیہ بخدمت قاضی حمید الدین آمد قاضی حمید الدین
 روسوئے او کرد و گفت تو ہم جواب آن بنشتہ فقیہ شرمندہ گوئند شد گفت آرسے
 بنشتہ ام بریخرف خواجہ ذکرہ اللہ بالآخر فرمود روزے قاضی حمید الدین چیزے از
 سر خود بیرون داد با آن فقیہ گفت آن مفتیان کہ جواب بنشتہ اند نزدیک من
 ایشان ہنوز در شکم مادر اند اما تو زادہ شدہ ولے ہنوز طفلی و جائے دیگر فرمود کہ مولانا
 برہان الدین بلخی را با و فور علم کمال صلاحیت ہم بود چنانکہ بارہا گفتی کہ خدائے
 عزوجل مرا ازین بچہ کبیرہ نخواہد پر سید مگر از سماع آنگاہ خواجہ ذکرہ اللہ بالآخر تبسم فرمود
 وگفت کہ مولانا برہان الدین جو این سخن گفتی کہ خدائے عزوجل مرا ازین بچہ کبیرہ
 نخواہد پر سید این ہم بگفتی کہ مگر از یک کبیرہ ازو پرسیدند کہ آن کبیرہ کہ امام ست
 گفت سماع جنگ کہ آن بسیار شنیدہ ام و این ساعت ہم اگر باشد بشنوم و جائے
 فرمودہ کہ مشایخ فرمودہ اند کہ ورسہ وقت نزول رحمت باشد یکے در حالت سماع دوم
 در وقت طعام کہ برنیت قوت طاعت خورند سیوم در وقت ماجا و صفا کردن
 در ویشان و جائے فرمود کہ صاحب مرصاد درین باب رباعی نوشتہ

<p>وین جیفہ مُردارِ بِلادت بادا گر بر تو حرام ست حرامت بادا</p>	<p>دنیا طلبا جہاں بکامت بادا گذشتی کہ بنزد من حرام ست سماع</p>
--	---

باز بنده عرض داشت کرد که اکثر علما درین باب سخن گفتند و در نفی سماع سخن گویند
 نیکو نماید اما آنکه در جامه فقر باشد او چگونه نفی کند و اگر هم بنزدیک او حرام باشد آنقدر
 کند که خود نشنود و اما باریگان خصوصیت نمکند که مشنود خصوصیت صفت درویشان
 نیست خواج ذکرة الله بالجیر تبسم فرمود باز بنده عرض داشت کرد که بنده این طالع را
 که منکر سماع اندنیکو میداند و بر مزاج ایشان و قوفی تمام دارد و غرض آنکه ایشان که سماع
 نمی شنوند هم چنین میگویند که ما از آن نمی شنویم که حرام است بنده سوگند نمی خورد
 اما راست میگوید که اگر سماع حلال بودی هم ایشان نشنیدندے خواج ذکرة الله بالجیر
 برین سخن تبسم فرمود و گفت آری چون در ایشان ذوق نیست چگونه شنیدے
 و هر چه شنیدندے و جائے در سیر الاولیا آمده که حضرت بخشگرد حق سلطان المشایخ
 قدس سرها فرموده که من از خدا خواسته ام که هر چه تو خدا خواهی بیایی بعد از آن
 آن روز عصا بمن داد و فرمود که شیخ شیخ العالم فریدالحق ولدین قدس الله سره العزیز
 در جرحه سر برهنه کرده و بشیره متغیر کرده میگشت و این بیت میگفت **بیت**

خواهم که همیشه در وفاتے توزیم	خاک شوم و بزیر پائے توزیم
مقصود من خسته ز کونین توئی	از بهر تو میرم از بر پائے توزیم

چون بیت تمام کرد سر بسجده نهاد چند کرات من مثل این دیدم در جرحه در رقم و سر
 در قدم شیخ شیعخ العالم نهادم شیخ کبیر فرمود بخواه چه میخواهی من چیرے
 دینی خواستم شیخ مرا بخشیده بعده ایشان شرم که چرا نخواستم که در سماع میسر بعد
 قاضی محی الدین کاشانی پرسید آنچه بود سلطان المشایخ فرمود که استقامت خواستم
 شیخ مرا بخشید المرام آنکه چون رساله حضرت مولانا فخر الدین زراوی بزبان عربی
 بود لهذا بموجب فرموده سیدی سیدی مرشدی ترجمه آن بزبان فارسی کرد آیة الله العظمی
 یقیناً کمالون الما هرون وان کما لاسدک الظالمی کما لجا فی التنازل و الله هم نور
 آن کفره الکافرون یعنی آنکه و امید از خدائے تعالی اینکه
 قبول کنند این ترجمه را کمالان و ماهران و اگر چه کراهیت برند چند کنندگان و ظلم

نماینده گان چنانچه آمده است در قران شریف و خدا تعالی تمام کننده نور خود است
 و اگر چه مکروه نپندارند کافران **فَمَا أَقْبَلُ إِلَّا عُرْسًا لَعْنَةُ السَّمْعِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ**
 محمد لله الذی خلق الاولیاء بحسب الاستماع مت حمد برائے خدا نیست چنین
 خدا که مخصوص گردانیده او لیا را به بیگونی شنیدن مترجم میگردد که باید دانست که
 اینجا دو امر اندیکه سماع و معنی آن شنیدن است هر خبر را که بشنود و دیگر که حسن
 سماع و معنی آن شنیدن کلام حق و کلام قدیم و این مخصوص است مراد لیا را
 قدس الله سرهم و ایشان جز کلام حق هیچ نمیشنوند و اگر حرفی میشوند بران حمل
 میکند بحکما قاله تعالی ان ما تولوا فاقم وجهه چنانچه این بیت بر تہیں آیہ محمول است ۴

در دو دیوار من آئینہ شد از کثرت شوق | ہر کجا بیگم روئے ترا میں گم

م و اطباء حسرایر ہم بلطائف المحاطب عند السعق و خوش گواہی درون ما ایثار از اب انزل
 پارچیز بانی خطاب کرده شدہ نزدیک شنیدن م دانستہ قلوب ہم کلامہ القدام یکنف القلم
 و شواہد و بہائے ایشانرا کلام قدیم خود بکشودن پرودہ ہا ہم و الصلوٰۃ علی محمد و آلہ
 الانبیاء بالاجات و در و نازل ہا در حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم سردار پیغمبران بالاتفاق کلام
 اللہ و اتباعہ الذین لہم حسن الاتباع و بر اولاد و متابعان در نہیں با کہ برائے ایشان
 نیکو متابعت م **مقدمت** مقدمہ در لغت آرا گویند کہ پیشوائے لشکر باشد و در اطلاق
 علما آرا کہ در شروع کتاب یا شروع علم ذکر آرا مقدم باشند اعلان اہل السنۃ و الجماعت
 فلذہب عن بدو اہل سنت و جماعت فرقی ہندم **الفہم** کیونکہ فیہا م و المحل لہون
 دویم **مخبران** م و **الظہور** موم فیہون م فالفقہاء لہو لہون اصحاب الظواہر است پس
 فقہیان نام نہادہ اند محمدتان را صاحبان ظاہر لا غمہ بعد من عجوا و الخ و یطلبون
 الاستحضار زرا کہ او شاعرا اعتماد میکند فقط بر حدیثیکہ روایت کردہ شدہ باشد از جناب
 رسالت تاب صلی اللہ علیہ وسلم و طلب میکند سند ہائے صحیح را کہ راوی او معتبر باشد
م ہم اہل الہدایات و ایضا یعنی محمدتان نام نہادہ اند آنہا را یعنی فقہیان
 صاحبان عقل م دانم یعنی بالہدی و تیر کون الخ الواحدات برائے ایکہ آنہا عمل میکند

بر عقل خود ترک میکند حدیث میکند حدیث واحد را یعنی حدیثی را که راوی او یک باشد مفضلند
 العمل بالدرایت مع وجود مخالفتة الخبر الواحد عن الثقات جائز است پس نزدیک
 او شان عمل کردن بر عقل و قیاس با وجود مخالفت شدن حدیث و اگر واحد شدن از راویان
 معلوم باشد جایز است م و عند الحدیثین لا یجوزنا پس نزدیک محدثان جایز
 نیست م و الصوفیه اجمود الفیض فی الصغایر و صوفیان جدیدترین بهر دو گروه هستند و صاف تر
 او شان م لافیه توجیهون الله تعالی بترك الالتفات عما لله تعالی زیرا که او شان متوجه بیشتر
 سوائے خدا تعالی تبرک کردن التقات از حزیکه یا سوائے خدا تعالی است م فیه یعلمون بالذکر
 الاحوط ولا یقبلون المذهب المعین است پس اینها عمل میکنند مذهب مختلط و
 قبول نمیکند مذهب معین را م که اقل بعضهم الصوفی کا مذهب له ای المذهب
 المعین است چنانچه گفته اند بعضی او شان که صوفی نیست مذهب از برائے او یعنی مذهب معین م
 و نفسکون بقوله عليه الصلوة والسلام و شک میکنند بقول پیغمبر خداست و بار
 بر او درود و سلام م اختلاف منی سعته فی الدین است اختلاف است من وسعت است در دین
 م فاذا كان الاختلاف توسيعاً فلختيار المذهب المعین یقتضی است پس هر گاه یک
 که اختلاف وسعت شد پس اختیار کردن مذهب معین تنگی است م و تضیق الموسع منفتح فی
 الدین است و تنگ کردن گشاده گشاده را منع کرده شده است در دین م که آن حرج فی حق المكلف
 است زیرا که این حرج است در حق تکلیف کرده شده یعنی بنده م و كذلك منع النبي صلى الله
 عليه وسلم الا حرج من دعاء است و برائے همین منع کرده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
 اعرابی را وقت دعا کردن او و عربی ساکن دیهات را گوئیم اللهم ارحمنا ورحمنا ورحمنا
 احدی است ممکن همراه کسی دیگر امارا و محمد را و رحمت با خدا یا رحمت کن م لغیر محراب و اسما
 ای تضییف است و فرمود جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم که البتة تحقیق تو تنگ کردی تو
 ارجح را م فثبت ان اختیاری المذهب المعین لیس بشری است پس ثابت شد که اختیار کردن
 مذهب معین چیزی خوب نیست م و هو طریق العوام است و این راه عوام است م و یؤید
 لکتاب السنن است و تأیید میکند این را قرآن و حدیث م و جمع علیه المحققون

کرده اند برین محققان هم فالکتاب هو قوله تعالى فاستعملوا الذکر اولکم کانتوا من پس قرآن
 این قول خداست تعالی است پس سوال کنید اهل ذکر را اگر باشند بخوانند هم فالامور بالسوال
 من غیرتین يدل على ان اختيار المذنبه الجعین **عادت** پس حکم او سبحانه بسوال
 بدون معین کردن اهل ذکر و اولت لیکن بر آنیکه اختیار کردن مذہب معین بدعت است هم
 و اما السنه فقوله عليه الصلوٰ و السلام **وکن** حدیث پس قول آنحضرت است برو
 در و سلام صحابی کا لغوہ باہم اقتدا بیکه اهدیتیم **ت** یاران من بچو ستارگان اند
 بہر کسی کہ از ایشان اقتدا کنی بدایت یابید هم فالامور لاقتلا کا مرسول فی ذلک الاختیار
ت پس حکم اقتدا حدیث بچو حکم سوال است در قرآن مجید در ترک کردن اختیار یعنی
 چنانکہ در قرآن شریف حکم سوال مطلق است از کسی شخص معین نیست بچنین حدیث حکم اقتدا
 از کسی صحابی معین نیست و اما الاجماع فهو ظاهر لیکن اجماع پس ظاهر است هم
 لا یلتطقی قول العلماء الجعین و اسجد حتی یمیز العاقل دلیل الوجع من الوجع
 و القوم الضعیفین ذریرا کذا نظر کردن در قولہائے عالمان مجتہدان واجب است تا کہ
 تمیز کند عقلمند دلیل غالب با از مغلوب و قوی از ضعیف هم لزیادۃ الشک الاصول
 بت بزرگ زاید شدن شد در اصول هم و هو طرق طالب العلم **ت** و این راه طلب کردن علم است هم و
 طلبه واجب بالاجماع **ت** طلب کردن علم واجب است بالاتفاق **م** ملا و در حق حکایت چنانکہ
 درین مقدمہ حدیث شریف وارد است **م** طلب العلم و فیضه علی کل مسلم یعنی طلب کردن علم فرض
 است بر ہر مرد مسلمان و زن مسلمان فاختیار المذہب المعین بالتقلید لیسداد
 هذا الباب پس اختیار کردن مذہب معین بتقلید بند کردن این باب است **م** و
 لقیاس لذلک لکونه ترجیحا بلا من **ت** حجت و قیاس نیز بچنانست است برائے
 بودن او یعنی اختیار مذہب معین غلبہ بدون غالب کنندہ بر اکر اختیار کردن مذہب
 معین با وجود برابر شدن ہمہ مذہب با اہل سنت و جماعت در حقیقت و دعوی است بدون
 دلیل **م** و خرجاتی حق المکلف کما ذکرکات و جرح در حق تکلیف کرده شدہ یعنی بندہ
 چنانچہ ذکر کرده اند و شان یعنی فقہان **م** فاذا کان الصوفیۃ فی مذہب غیر معین

قرآیة الفقهاء عليهم السلام ليس بحجة **ت** پس گاه که سو فیان در باب غیر معین شدن زیر که
 زلفه قول فقیهان میگردد و نه قول محدثان بلکه در سیرت نیز که احتیاط زیاده باشد همانرا میگویند
 پس روایت فقیهان بر او شان حجت نیست **م** تا فهم **ت** پس فهم **م** و اسمع **ت** الان **ت** بشنوم
م فها انما شرفت فی توضع السماع و اباحت **ت** پس آگاه باش که حالا شروع کردم در
 واضح کردن سماع و مباح کردن او **م** **حفظ** کتابا موسوما باصول السماع **ت** و تصنیف کرد کتاب
 نام نهاده شده باصول السماع **م** **ترجمه** علی عشرة اصول و اعرضت عن زیادة الفصول
ت و مرتب کردم و برابرده اصل و کناره گردیم از زیاده کردن **بعض** **الاصول**
 فی بیان حقیقة السماع صیغه و لغته و اصطلاحات **ت** اصل اول بریان کردن حقیقت سماع است
 از روی صیغه که کدام هیئت او از روی معنی لغوی و از روی معنی اصطلاحی **م** السماع
 لفظ مشترک **ت** سماع لفظی است مشترک میان چند معنی **م** و هو عند بعض الاسماء الجامدة
 کما فی نایح الاسامی السماع السرف **ت** او نزدیک لغوی اهل لغت اسم جا مدت
 چنانچه در نایح الاسامی که کتابی است در لغت که سماع معنی مسرت است اسم جا مدت
 آزا گویند که نه خود از کسی لفظ مشتق باشد و نه از کسی صیغه دیگر مشتق باشد **م** و عند اکثر
 هو الصدمه من السمع و استعمل فی المسموع **ت** یقال هذ الکتب سماع اصح مسموع
ت و نزدیک اکثر کسان او مصدر است معنی شنیدن و استعمال کرده شده است در معنی
 مفعول که لفظ مسموع است معنی شنیده شده مثلا گفته میشود این کتاب سماع است
 یعنی شنیده شده است و این است تحقیق صیغه و لغت آن **م** اما فی الاصطلاح فهو
 المسموع المطبوع المسموع من الصوت الحسن **ت** **الاصطلاح** المسموع عند کلام علی ذلك
ت لیکن در اصطلاح پس سماع عبارت است از شنیده شده خوش آینه جمع کرده
 شده از آوازی که و کلام موزون تا که بر میگردد و فهم نزدیک گفتن لفظ سماع بر این معنی **م**
 و فی هذا الاصطلاح مرعات المعنی اللغوی **ت** **اصطلاح** **ت** در این اصطلاح یعنی اصطلاح
 صوفیه صافیه رعایت کردن معنی لغوی است و همین اصل است **م** و السماع و الالفاظ
 لانه **استماع** الاستماع القی نکلون فی ذکر الغولی مع حسن الصوت **ت** و سماع

مغایر غناست زیرا که غنا عبارت از شنیدن شعر یا سیکه در ذکر غوانی باشد یا از نیکوم و العوانی
هو النساء لیستغنی هو الحسن عن السریة **ت** و غوانی زنک نهست که
بے پروائی باشد بسبب حسن از زینت هم که اشارت الیه الشیخ العالم ابو طالب المکی فی قوت
القلوب **ت** چنانچه اشاره کرده است سوائے این شیخ عارف ابو طالب مکی در کتاب قوه القلوب
که تصنیف اوست م ان الایمانی ما لتثبت به النساء و وضعن به شهدن فیه
ت که تحقیق آفانی چیز نیست که چنگل نیز نند بان زنان و وصف کرده شدند بان و مشابه کرده شدند
در ان هم و دعوی الی العواء و المنعوق الی الله **ت** و دعوت میکند آن چیز سوائے خواهش
نفس و شوق پیدا ندر طرف اهو و لعب هم و قوله حجه الاستفاضة علیه فی لغة العرب
و کمال عمر **ت** و گفته آن شیخ محبت است از جهت کثرت و شهرت علم او در لغت عرب کمال پرستگار
او هم او فالسماع لا یحکم بجز مة ابدات پس سماع حرام نباشد بحرام شدن غناء
بر گزرا که آن امور قبیحی که در غناء هستند در معنی سماع ماخوذ نیست هم لوقسم احدان **ت** یا کل
فاکل لحم السمک لا یحیت عند الیمنیفة راضی الله عنه **ت** آیاتی نبوی
تحقیق اگر سوگن یا کند کسی یا اینکه خورد گوشت را پس خورد گوشت ماهی را دروغ گوئیم شود نزدیک
امام ابو حنیفه رضی الله عنه هم لان اسم اللحم عن کما اللحم و هی المشدة و الالحام
فیه غیر موجود فلان دخل **ت** حکم حقیقه **ت** زیرا که لفظ لحم
خبر میدار از الحام و این معنی سختی و سوسگی است و سختی و سوسگی در گوشت ماهی موجود نیست
پس گوشت ماهی داخل نخواهد شد در حکم گوشت در حقیقت هم فلذلک السماع یحرم حکم
الغناء اذ اسمع للیسع عن ذکر العوانی **ت** پس بمنین سماع خارج
یشود از حکم غناء جهت اینکه لفظ غنا خبر می دازد از غوانی و او در معنی سماع نیست هم فالسماع
مطلق و الغناء مقید و المطلق خاسر چه عن حکم المقید **ت** پس سماع
مطلق است و غنا مقید است و مطلق خارج میشود از حکم مقید هم گوید چنانچه استعمال رنگ سرخ مثلا
در شرع ممنوع است و دیگر رنگها جز آنرا که حکم مقید که حرمت است بر مطلق نمی آید هم فاذا کان
السماع فارغاً عن غناء فهو مباح لانه اتفاق لانه مجموع من الصواب الحسن و الذکر

م
الایمنی

پس وقتیکه شمع خالی از وصف غنائی از اموریکه در معنی غناء ما خود اند پس آن مباح باشد
 بالاتفاق زیرا که تحقیق سماع جمع کرده شده است یعنی مرکب است از آواز نیکو و کلام موزون هم
 واستماعها فی الشرح ایضا ذکر او احد منها الحسن المعنی فی عینہ توشنیدن
 این مردود در شرع جایز است سبب اینکه هر یک ازین دونیکوست بنا بر معنی که در ذات اوست هم
الاصول الثانی فی استماع الصوت الحسن اصل دوم در شنیدن آواز نیکوست هم
 الصوت الحسن نغمه سزا داد الله تعالی فی خلق الانسان فخلج الله ت و آواز خوش نغمت است
 زیاده گردانیده است و اراخذ لے تعالی در سدا لیش انسان پس بهتر است ادا کردن او هم و هفت
 من عندہ التی عبده فهو فی نفسہ محسن و استماعه مستحسن ت و آواز نیکو نغمتی است
 از زرد او سبحانه سولے بنده او پس او در ذات خود نیکوست و شنیدن او نیز نیک کرده شده است
 هم اذ الله تعالی من به علی العباد کما جاء فی التنزیل ت زیرا که خدا لے تعالی
 بذلت نهاده است بآن بر بندگان خود چنانچه در قرآن مجید آمده هم و نیزید فی الخلق ما یشاء
 ت معنی چنین است که زیاده میکند او سبحانه در سدا لیش هر چیزی را که میخواهد هم قال بعض المفسرین
 وهو الحسن ت بعض مفسرین گفته اند که آن چیز آواز نیکوست هم و قراء فی الخلق وهو من نواد القراء
 ت بعضی قاریان فی الخلق بغیر الحان خوانده اند و این از قرأت های نادره است هم
 واصطفی الانبیاء علیهم الصلوٰة والسلام به کما قال النب صلی الله تعالی علیهم وسلو ما
 بعث الله قطا لاوله حسن الصوت ت و برگزیده شده اند بغیر ان برایشان درود
 سلام با آنچه فرموده است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که فرستاده شده است کسی پیغمبر هرگز ننگ
 بر لے او حسن صوت است یعنی پیغمبر ان را آواز خوش میباشند هم فالتلذذ به شکر النعمه هو
 واجب بقوله تعالی پس لذت گرفتن بآن یعنی آواز نیکو شکر نعمت است و این واجب است
 بموجب قول خدا لے تعالی هم و اما تبعه لیک فحذت ت معنی چنین است ولیکن به لغت پروردگار
 شود سخن کن یعنی لغت پروردگار خود را به شکر کردن ظاهر کن هم فالحدیث یقضه وجوب
 التلذذ ت پس حدیث شریف تقاضا میکند واجب شدن لذت گرفتن بام و الصوت البغیب
 منکر کما قال الله تعالی ان انکر الصوت لصوت الجیر ت و آواز بدکار کرده شده است

چنانچه فرموده است خداے تعالی که تحقیق بدترین آوازها آواز است بم اقبابان
 لقیضه مرقا اذا لثقی بینین بصوت دات پس ثابت شد که تحقیق لقیض آواز بد
 یعنی آواز خوش پسندیده است زیرا که شے ظاهرا میشود بصد خود م و کلامه معجزه ^{علیه} ^{علیه}
 الصلوة ت و برائے اینک آواز خوش معجزه حضرت داؤد پیغمبر است برود و دوم سلام و هوا بینه
 من آیات الله تعالی وله تاثیر بلیغ فی القلوب لذلک کان یرفع من کلامه ^{الخبیر} آواز خوش
 آیهتی است یعنی نشانی است از آیات خداے تعالی و برائے او تاثیر است بسیار
 در دلها و برائے همین بود که هر دو داشته میشوند از مجلس برائے او جنازها ملادوی عن
 التفات ^{الکلام} و قد علیه ^{السلام} کان یسمع قرآنه الاثن والحن والوحش والطین قراءه الربوب
 برائے اینک روایت کرده شده است از مردمان ثقه بدستی که داؤد علیه الصلوة بود که
 میشوند قرات او را آدمیان و جنات و جانوران و خوش چوپایه و پرند
 وقتیکه میخواند بفرار م و کان یرفع من مجلسه الیعماد تجذارة من قدمات
 من المستعین و بود که بر داشته شدند از مجلس او چهار صد جنازه از کسانکه تحقیق مردند
 از شنوندگان م و ذکر الیزمندی و ادراک اصله با کساند عرابن عباس رضی الله تعالی
 ت و ذکر کرده است حافظ ترمذی در کتاب نوادر الاصول بسند کردن از ابن عباس
 رضی الله عنهم انه قال داؤد علیه الصلوة والسلام کان یقرء الزبور نسه م بصوتات بدستی
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم که تحقیق داؤد علیه الصلوة والسلام بود که میخواند
 زبور را بیهواد آواز م و کان یقرء قراءه لطرب منها الهوام ت و بود که میخواند قرات که خوش
 میشدند از آن شتهات الاض م و کان اذا اراد ان ینبک لنفسه لم یبق دابه فی بروک
^{الاصوات} و هرگاه میگردد اراده میکرد و باینکه بگریاند نفس خود را بانی نمیانید بیج جاوش
 بری و جوی مگر آنکه میشوند آواز او را م فالصوت الحسن اذا کان معجزه الله فاستماعه
 ت پس آواز نیکو و قتیکه معجزه پیغمبر باشد پس شنیدن او واجب باشد مگر جم گوید که
 از سلف منقول است که آواز نیکو خداے تعالی را نیز پسندیده چنانچه در حدیث
 شریف آمده است که شخصی بجمال الحاح و تضرع در جناب الهی دعا میکرد و جبرئیل

علیه السلام غرض نمود که کسی پروردگار این بنده تو دعا میکند قبول کن حضرت رب العزت
 فرمود که من میدانم حاجت گفتن تو نیست و سبب تاخیر اینست که آواز این شخص
 خوش می آید پس معلوم شد که تعجیل در دعانا پسندیده است و الله اعلم کذا لکن استه
 ت همچنین حکم سماع است یعنی شنیدن واجب است چرا که در سماع صوت حسن میاید
 اذ حق المجره هو الظمه واللسانه والقول برائے اینک حق معجزه طاهر کردن دیدن
 و باور نمودن است اما قوله علیه الصلوة والسلام صوتان ملعونان بصوت بکاء عند
 مصیبة و صوت مزمار عند نعیمه فی صود لیل الا راحة لیکن قول پیغمبر خدا صلی الله
 علیه وسلم که دو آواز لغت کرده شده اند یکی آواز گریه و نوحه نزدیک نصیبت و دیگری
 آواز فرار نزدیک شادی پس این قول دلیل مباح کردن است مگر آن مفهوم خطای
 ایاحتی غیره هذاه الاحوال لاجل التخصیص زیرا که مفهوم خطاب تقاضا میکند
 مباح شدن او را یعنی حسن صوت را در غیر این احوال چرا که تخصیص مزایر دلالت
 میکند بر اینکه صوت بدون مزایر مباح باشد و گرنه تخصیص باطل گردد مگر فاهم است پس فهم
 کن **الاصول الثالث فی نزاکت** اصل سوم در مزایر است مگر آنکه توجدها بالا
 صوات الموزون و متناظر الی نفسها مباحیه کما ذکره اما المجره منة فلعله اجراء و هو تذکره
 مگر آنکه ایست که یافته میشود بان آواز هائے وزن کرده شده و او بنظرات خود مباح
 است برائے آنکه مذکور شد که صوت حسن معجزه پیغمبر است و شنیدن او واجب است
 ولیکن حرام شنیدن او بنا بر سبب دیگر است و او یاد دہانیدن نوشیدن شراب است
 کما روی عن النبی صلی الله علیه و آله اذ حرم الخمر المزمیر چنانچه روایت
 کرده اند راویان ثقه از پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که وقتیکه حرام شد شراب حرام شد
 مزایم که الناس یضربون وقت شربه فحرم صوبه لکن ذکر اباحت جہت اینکه آریان مزایم
 مزار را نزدیک نوشیدن آن پس حرام شد زدن او برائے یاد دہانیدن او آنرا
 یعنی حرام شد زدن مزار را سبب یاد دہانیدن او نوشیدن شراب است مگر و هو قبیح
 لمعنی فی غیرت و آن یعنی مزار زبون است بسبب معنی که در غیر او اندیشی

بدر

بباعث شراب هم فاذا كانت هذه العلة مفقودة بيفقدها ضرورة وقت پس هرگاه که این
سبب کم شود کم خواهد شد حرمت باضر و یعنی وقتیکه سبب حرام شدن موجود باشد حکم حرام شدن نیز
نباشد هم و لهذا بیاحر ضرب الطبل فی حروب و ضرب الشیخ و الشیخ فی الاوقات المحسنة
و غیر ذلک و برائے همین مباح کرده است زدن نقاره و جنگها و زدن شیخ در پنج اوقات و سوائے
این هم قنبت به ان المحکم بتبغیر بتبغیر العلة پس ثابت شد باینکه تحقیق
حکم تبغیر شیء بسبب تبغیر علت هم و اذ كانت النفس منزوعا عن المهر و الهواء و موضوعا للصقوة
و الزکوة و مشتاقا الی مشاهدة الله تعالی و اللغات و هرگاه بسبب نفس پاک باشد از لہو لعب از حرمش بخوا
و موصوف باشد بزرگزیدی و پاکی و شتاقی سوائے دیدن دیدار خدائے تعالی و ملاقات آن هم
فاصوات المزمیر و اعیہ من الصکس الی الصفا و مرفعتہ عن
السفل الی العلاء پس آواز ہائے فرامیر و دعوت کنندہ اند
از کدورت سوائے صفائی و بزرگی کتہ اند ازستی سوائے بلندی هم اذ الصوت الحسن قوت
الاسرار و قوتها فی سیران عالم الملکوت و برائے اینک آواز نیکو
خدائے روح ہست و خدائے اینہاست در سیر عالم ملکوت هم و چونکہ قول ذالنون المصری
رحمة الله علیہم سئل عن الصوة الحسن فقال مخاطبا و اشارات او دعما
الله او دعما الله تعالی کل طیب و طیبہ پس و تا ناید میکن این را قول
ذالنون المصری رحمتہ علیہ وقتیکہ سوال کرده شد از آواز نیکو پس گفت خطا بہا نیست کہ در شمار نیست
کہ ہنارہ است اینہا انانائے تعالی در ہر ہر دیاک وزن پاکیزہ هم فاستماعہا لہما مباح لفقہ
العلة قیاسا علی ضرب الطبل فی الحرب و ب
پس شنیدن او برائے آن ہر دو مباح است برائے نمودن سبب حرمت برقیاس زدن نقاره
و جنگها م اکثری ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم جوز ضرب الدف فی النکاح
اکاعلان آیاتی معنی کہ تحقیق پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم جایز گردانیدہ است زدن دف در نکاح
برائے ظاہر کردن کم است اجاء فی الخبر من الصحیح اعلنا نکاح ولو بالدف
پس چنانچہ حدیث شریف از صحاح مستندہ آمدہ است کہ ظاہر کنیہ نکاح را اگرچہ دف باشد

در حدیث م **فی یاواک اعیاد والسرور الحدیث** آخر الاظهر بالاطربات و در روز عید
 عید با و خورمی جایز است بموجب حدیث شریف دیگر بنا بر ظاهر کردن خوشی امکان
 فی صوتہ و صفین الاطراب و اکاعلان فالاطراب الموزونہ و اکاعلان لشدات
 تحقیق در آواز او یعنی دف دو وصف اندیکے خوش گردانیدن و دیگرے ظاهر
 گردانیدن پس خوش برائے موزون شدن اوست و ظاهر گردانیدن برائے
 شدت بلندگی آواز اوست **م** فی النظر الی هذب و صفین اباب السماع اللطیف صلی
 الله علیہ و سلم **ت** پس بنظر نمودن سوئے ہمیں دو وصف متباح گردانیدہ است
 شنیدن را نبی صلی الله علیہ وسلم و وزن او را یعنی ن رام فماد و نه من الزامیر
 یقاس علی الاحرام و ما حرمہا بوجود العلة فیقولوا فقولت پرچیمے کہ سوئے اوست از
 مزامیر قیاس کرده شود بر او زیرا کہ حرام شدن مزامیر موجود باشد بہ سبب وجود
 علت یعنی شرب خمر پس بکرم شدن آن کم خواهد شد یعنی وقتیکہ علت نباشد حکم حرمت
 ہم نباشد **م** و هذک استکمال حمل الامام الغزالی اصوات المزامیر علی اصوات الطیور الی
 یکون لها حسن الترتیب و اباح استماعها **ت** و ہمیں دلیل
 حل کرده است امام غزالی آواز ہا مزامیر را بر آواز ہائے جانوران پرندگان مثل
 قمری و غیرہ جنین ہا کہ برائے آہنایکو سر و دست یعنی خوش آواز بستند
 و مباح گردانیدہ است شنیدن آہنارام **م** فبدلک سمع بعض المغلوبین السماع
 المزامیر فی غلبات الشوق پس ہمیں بہت شنیدہ اند بعض کسانیکہ مغلوب
 الحال و الشوق بودند سماع را بہرہ مزامیر در غلبہ شنیدہ اند **م** و اما سماع متبیا
 رضی اللہ تعالی عنہم فہری عن ہذا التهمة و هو ہر د صوت الفوانع
 الاشعاع المشعر من کمال صنعتہ تعانت و لیکن سماع مشایخ مایان رضی اللہ تعالی عنہم
 پس پاک است ازین تہمت یعنی خالی از مزامیر بود و آن فقط آواز مطرب بود
 بہرہ شعر با خبر ہندہ از کمال کاری گری خدا نے تعالی **م** الاصل الرابع
 فی الشعر **ت** اصل چہارم در شعر است **م** الشعر کلام موزون مشعر علی

الدقیقة تصدیر عن الملقط الطبع **ت** شعر کلانی است وزن کرده شده
 خبر و بنده از معنی هائے باریک و شکل صادر میشود از شخصیکه برائے او کاریگری
 طبیعت باشد مفعولها ذکا که فی الموعظاته والحکمه و شرح صنع الله تعالی و اوقیر
 فی الجلیع و بعد من الشوق الاصل **ت** پس شعر و قید باشد در نصیحت و حکمت و بیان کاریگری
 خدائے تعالی پس در آئینده تر باشد در دل شنوند و میکش شوق را سوسے کاریگری
م کما جاء فی الخبر ان الشعر حکمت چنانچہ آمده است در حدیث شریف که
 تحقیق بعض شعر البتة حکمت است **م** ای ماهوفیه من الفوائد اوقیر فی الفوائد **ت**
 فی حکمته بالفتنة لتایید القلوب **ت** یعنی چیزیکه در آن فایده است
 و اوج تر میفود در دل بسبب موزون شدن او پس او حکمت است اسنده
 برائے تاثیر و بهام و الطبع للوزون من مواهبه لتعالی یوتیه من یشاء کاضع
 فی العبد **ت** طبیعت موزون از بخشش هائے او سبحانه است میدهد
 و یا هر آن کسے را که میخواهد نصیحت در آن کاریگری برائے بنده مانند آواز نیکو که
 در آن دخل بنده **م** بل هو اشرف منه لانه صفة مخصوصة للانسان **ت**
 الصوت الحسن **ت** الطبع **ت** بلکه آن یعنی طبع موزون بهتر تر است از و یعنی از
 صوت من زیرا که طبع موزون صفت خاص کرده شد برائے آدمی و در آواز
 نیکو شرکت است همراه جانوران **م** و ملادونها من المزامیر فهو ایضاً نعمة مخصوصة
 من عند تعالی عبده و فلا قيمة و نقیصة **ت** و چیزیکه سوسے او است از قسم غرایب
 پس آن نیز یعنی است خاص کرده شد از طرف او سبحانه سوسے بنده او تعالی
 پس نیست زبونی و بدی در ذات او هرگز یعنی شعر بذات خود بهتر چیز است **م**
 الاثر لول البوصلی بالله علیه و سلم حستان ثابت کاشف حتی یشی الشعر فی مجلسه للتلخیص
 و ینشد و وضع البصر حین انشاءه و قال اجمو باحسان و هو القدر من معان **ت**
 آیاتی نبوی که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم حکم کرد حستان بن ثابت را با تصنیف
 کردن تا که تصنیف کند شعر را بعد از آن مجلس بزرگ و پیغمبر او بر روی آن حضرت

نیست

صلی اللہ علیہ وسلم وبنیاد آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منبر را وقت تصنیف کردن ^{تصحیح} شاعر
 گفت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ ہجو بکن لے سان و روح القدس یعنی
 جبرئیل علیہ السلام ہمراہ تبت یعنی در مدد گاری تبت ہم کہما ذکر القشیرع ہند الخیر
 کتابا لسانہ الصیرت چنانچہ ذکر کرده است قاسم قشیری دریں حدیث در کتاب خود
 بہ سند ہائے صحیح ہم فاذا کان الشعر من اشر الوحی فلا سیبیل لانسکالہ صلات
 پس ہر گاہ کہ شد شعر از اثر وحی جہت مدد گاری حضرت جبرئیل علیہ السلام پس
 نیست آنکارا و ہرگز ہم قول النبے صلی اللہ علیہ وسلم ان اللہ تعالیٰ کذرت تحت العرش لانت
 معانیہما لنتہ الشعراء و قائمید میکند این را قول پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق بر آ
 خدائے تعالیٰ خزانہ است زیر عرش بنا بر انسان و کلید ہائے اوز باہنہا شاعران
 است ہم و لہذا سماہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم کالشرع لان نزولہ مع مقامہ العلیات
 و برائے ہمیں نام بنادہ است اورا یعنی شعرا پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم حکمت ہجرت
 شرع کہ نام او حکمت است زیرا کہ نازل شدن او از مقام بلند است یعنی زیر عرش
 ہم فتنہ زانہ حسن یعنی فی عینہ کہو فلا قبیحہ فیہ الا ہما رضی فی الموضع القیصہ فی
 پس ثابت شد کہ تحقیق شعر نیکوست بنا بر معنی کہ در ذات اوست مانند او یعنی مانند
 صوت حن پس نیست زبونی در ذات او مگر یہ سبب عارض ہم و لہذا ہذا یون
 کا الفحش و الاستہزا و ذنوب الخطیورات شرعیہ کالجور و السوا و المؤمنین و الطغریات
 مانند فحش و تمسخر و زینت و وصف کردن ممنوعات شرعیہ و ہجو کردن پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم و مؤمنان و طعن کردن دین ہم کہ افضل الشعر المذابون عن الکفرۃ و البجۃ
 ستمان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ ذکر کردہ اند شاعران در روع
 گویان از کافران و فاسقان و فاجران در وقت جناب رسالت مآب صلی اللہ علیہ
 وسلم و در ذل ہم و قولہ تعالیٰ و الشعر یقتبہم الغاؤن و ان محمول علیہم کا علی الشعر
 الذین یکون فی اشعارہم شعائر الذین و قول حدیث ہما تے کہ شاعران
 پیروی میکنند ایشان را کجروان و راہان حل کردہ شدہ بر آہنای یعنی بر شاعران

۱۰۸
تصحیح

۱۰۸
تصحیح

وروغ گویان ز بر شاعرانیکه ببارشد شعر برائے ایشان نشان دین م اذلا شعرا
 النضمة مروية عن اكثر الصحابة رضوا الله تعالى عنهم ترجمه جهت اینکه شعر برائے که
 برائے نصیحت هستند روایت کرده شده اند از اکثر باران پیغمبر صلی الله علیه وسلم
 رضی الله تعالی عنهم م والدلیل الظاهر علیه ان الاشتغال بقراءة اشعار النبیین بدکمه رسول
 صلی الله علیه وسلم بل هو اشتغال ترجمه و دلیل ظاهری برین آنست که تحقیق شعر با البتہ
 خوانده شده اند در میان هر دو دست یعنی پیش پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلکه آنحضرت
 صلی الله علیه وسلم خود خوانده آنها را یعنی شعر را م و هو دلیل الظاهر الا بالحملة
 ت و همین است دلیل ظاهری برائے مباح شدن شعر م فافهم ت پس
 هم کن م الاصل الخامس فی صوت الحسن و الکلام ووزن و فی اباحتها جمیعاً
 ت اصل پنجم در آواز نیکو و کلام وزن کرده شده در مباح شدن این هر دو م
 فاذا ثبت ان سماع صوت الحسن و الشعر المشعر من صنعة الله تعالى جائز
 ثبت سماع مباح اجتماع الحسن مع الحسن یوجب زیادة الحسن فیها فوجس الاستماع مستحسن
 ت پس هر گاه که ثابت شد که تحقیق شنیدن آواز نیکو و شعر آگاهی دهنده از کار نیکو
 اوصله تعالی جایز است پس ثابت شد که تحقیق سماع مباح است زیرا که جمع شدن
 نیکو با نیکو باعث میشود زیادتی نیکوئی را در آن هر دو پس او یعنی سماع نیکو است
 و شنیدن او نیک کرده شده است م و یشیر الیه قول النبوی صلی الله علیه وسلم ینبوا
 القرآن باصواتکم فان الصوت الحسن یزید القلب حسناً و اشارت میکند طرف
 این قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم که زمیت کنید قرآن را با آواز بائے خود چرا که
 آواز نیکو زیادہ میکند قرآن را از روی نیکوئی م فالقرآن حسن فی نفسه و لا یؤثر
 بالصوت الحسن بسبب زیادة الحسن فیہ لایقاعه فی قلب السامع
 ت پس قرآن نیکوست در ذات خود او اگر دن او با نیکو سبب زیادتی
 نیکوئی است در آن برائے واقع کردن او قرآن را در دل شنونده یعنی از جهت
 تاثیر او در دلها بئے شنوندگان م فاذا کان الشعر موافقاً المعناه فیدخل فی حکمة

ت پس وقتیکه شد شعر موافق برائے معنی قرآن پس داخل خواهد شد در حکم
او نیز یعنی ادائے آن با و از خوش نیکو باشدم فهو کلا یخلو عن المغنیان اما فی الموعظة
الحسنة فاستماعه حسن بالاتفاق پس شعر عالی نیست
از دو معنی یا در نصیحت نیک است پس شنیدن او نیکو است بالاتفاق م
واما فی صفة الجرد والاکمرد والنساء الحسنا فهو محمول علی استماع حسن الحواری
العلمان فاستماعه مستحسن ایضاً للتشویق للمؤمن الی الای حسن . ت
و یا در وصف امر و نابالغ نوان خوب صورتان پس این حمل کرده شده است
بر شعر بئ نیکوئی حوران و غلام بئ بهشتی پس شنیدن این نیز نیکو است
و برائے شوق دہانیدن او مومن را سوئے آخرت م و الصوفا الحسن یؤکد
عند الاستماع ویوجب زیادة التشویق الیها و هو احسن م و آواز نیکو تا کید
میکند شعر از دیک شنیدن و باعث میشود زیادتی شوق را طرف آخرت و
این نیکو است م و کانه سمع النبی صلی الله علیه و سلم قصیداً کعب بن زهید
وفی صدرها ذکر حسن المرأة فتعین استملها ت و برائے این که تحقیق شنیده است
پنجم صلی الله علیه و سلم قصیده کعب بن زهیر و حالانکه در ابتداء او ذکر خوب
صورتی زنان است پس تعیین شد آن یعنی شنیدن چنین قصیده کما قال الشاعر
بان ت سعاد فقلوب الیوم مقبول ثم لی هتفاً لمصرع یهیفاء مقبلته عجزاء مدبوة
چنانچه گفته است کعب بن زهیر جدا شد سعاد پس اول من امر وز عمین است
و سعاد نام معشوقه است تا این مصرع اگر از پیش بینی نازک کمر است و اگر از
پس بینی بزرگ سرین است م و فیه صفة عجزاء فثبت ان ذکر المصنوع امر
اکامرد والنساء جائز فی المشرع ت و درین مصرع وصف سرین است پس
ثابت شد که تحقیق ذکر کار بگویی امر و در زنان در شعر جایز است و شرح شریف
م و استماعه بالصوت الحسن مستحسن لانه سمع النبی صلی الله علیه و سلم بالقبول
وقال من حفظ هذا القصيدة فله الجنة یت ت و شنیدن

شحراً و از نیک نیکوست زیرا که تحقیق آنرا شنیده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 بقبولیت و فرموده است هر که یاد بگیرد این قصیده را پس برائے او جنت است
 هم و ساریه انه صلی الله علیه و سلم اسمها بالاحسان فی المسجد ت و
 روایت کرده شده است که تحقیق پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده است آن
 قصیده را با و از خوش در مسجد فهمید که استدلالات اباح المشایخ
 السماع بالاتفاق پس بهمین دلیل مباح گردانیده اند مشایخ سماع
 را باتفاق هم اما ضرب الید فی بعض البعض استحسنانه لا طرب
 قلوب السامعین و اظهار التواجد فمفهوم و هو علی ضرب الذنات كما ذکر
 از دن دست بردست پس نزدیک بعضی مشایخ نیکوئی او برائے خوش گردانیدن
 دلها و مشنونگان است و اظهار وجد از ایشان و او حل کرده شده است
 برزدن و فنیانچه ذکر کرده شده است هم و روی البعض انه ضرب الاعرابی
 هكذا بین یدی انه رسول الله صلی الله علیه و سلم عند انشاء الشعر بالاحسان حتی نواله علی
 علیه من الصلاة و السلام و الله اعلم و روایت کرده اند بعضی که تحقیق زوده است اعرابی همچنان
 در میان هر دو دست یعنی پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم نزدیک خواندن شعرا
 با و از خوش تا اینکه وجد کردی صلی الله علیه و سلم همراه صحابه رضی الله عنهم چنانچه
 قریبی آید بیان او **م الأصل السادس** فی شرط الاباحه
 اصل ششم در شرط های مباح شدن سماع هم اجماع الصوفیه و محدثان علی
 ان السماع بالنظر الى نفسه مباح و العلة للحیوة التلیفی جمع شده اند صوفیان
 و محدثان بر اینکه تحقیق سماع بنظر کردن ذات خود مباح است و سبب حرام
 شدن لهو و لعب است هم و با مرافقهما من الاخبار و الآثار فی حرمتها
 علیه یفقدانها فقد الحیوة التلیفی و آنچه روایت کرده اند قیهان از حدیثاء در
 حرام شدن او پس حمل کرده شده است بر لهو و لعب و بکم شدن علت کم خواهد
 شد حرمت بالضرور هم كما قال شیخنا فظاهر الملة و اللین قد سأل الله سرّاً العزیز

ت اصل مضموم در دلیل هائے سماع است هم از اینها **الاولی** قال الله
 فلبس عبادى الذين يستمعون القول يستمعون احسنه آية
ت آیت اول گفته است خدا تعالی پس بشارت ده بندگان مرا چنین بگو که میشوند
 سخن را پس متابعت میکنند بهترترین اورام فالقول یقتضی التعمیم والاستغناء
 پس سخن نقاضاء میکند عموم و شمول را یعنی عام شدن سخن از خالق
 و مخالف و دلیل علیانه مدحهم باتباع الاحسن از تفصیل الشئ علی نفسه لا يجوز
ت و دلیل بر عموم این است که تحقیق خدائے تعریف کرده است بندگان
 خود را بتابعت خوشترین سخن و اگر فقط سخن خالق مراد بود پس معنی بتبعوا احسنه
 درست نمیشود چرا که سخن خالق تمام احسن است جهت اینکه بزرگی شی
 بر ذات خود جا بر نیست هم فندان المراد به جنس القول من کلامه تعاطی و کلام مخلوق
ت پس ثابت شد که تحقیق مراد سخن جنس سخن است از کلام او سبحانه و
 و کلام بنده اوم و لو کان کاللفظ اللام بدلا من المضام لیه كما اذا الزاهدی
 ای یستمعون قولی فالشعر اذا کان موافقا للمعناه یدخل فی حکم ایضاً **ت** و اگر
 باشد الف و لام عوض از معنای الیه چنانچه اراده کرده است صاحب تفسیر
 زاهدی یعنی یستمعون قولی مراد گرفته معنی این میشود که بشارت ده بندگان مرا
 که میشوند سخن مرا پس بشعر و قتیکه باشد موافق برائے معنی سخن خدائے تعالی
 داخل خواهد شد در حکم آن نیرم الثانية قال الله تعالی واحل لکم الصیبات
 وهو ما یکون له طیب النفس لان یدکون حرمة منصوصه
ت آیت دوم گفته خدائے تعالی که حلال کرده شده است برائے شما یاں طیبات
 و او چیز است که شود بان خوشی نفس مگر اینکه باشد حرام شدن او ظاهر کرده شده
 هم اذا اصله الاستیاء هی الطهارة **ت** زیرا که در اصل در همه چیز بل
 پاک است هم والسماع اطیبها کاذبه طیب القلب و روح الروح فی حلاله بدلالة الف
ت و سماع پاکیزه ترین و خوشترین آنهاست زیرا که باو خوشی دل و خوشی

م و این سلمه تا ویلهم فالتوفیق بین الاقوال ممکن **ت** و اگر تسلیم
 کرده شد تاویل او شان پس موافقت میکند در میان قولها ممکن است م اذ اصرا^{بها}
 غنا الجاهلیة وهی استماع الاشغال التي نلکون فیها قضاة حروبا الکفار و ذکر م^{شهر}
 و وصف ضاهم **ت** زیرا که مراد غناء غناء ایام کفر و جاهلیت باشد و این ششین
 شعر ^م نیست که باشد در آن قصه جنگها کافران از قبیل شجاعت و جلاوت ایشان
 و ذکر عشق بازمی آنها و تعریف بیت های او شان م فالاصل ان اللهو واللعب الدعوت
 الی الفساد فیه مرجو **د** **ت** پس اصل اینست که تحقیق بهو و بعب و طلیدن
 سوتی بنا در غناء جاهلیت موجود است م والدلیل علیه آخرایة اولی لیضل عن
 سبیل الله **ت** و دلیل برای آن آیت اولی است که فرموده است
 خدائے تعالی در بیان بهو حدیث در آن آیت تا که گمراه کند راه خدائے تعالی
 و ظاہر است که موجب گمراهی همین غناء ایام جاهلیت است نه غناء مطلق م فاسماع
 الذی یفیسع الاغناء و یدعو الی سبیلہ تعالی بترك الا لتقات حمل سواک
 خارج حکمت پس سماعی که کشاده میکند شنوائی شنوندگان را یعنی دیده و گوش
 عبرت را و اگر دعوت میکند طرف راه او سبحانه بگذاردن التقات از آنچه سوائے
 اوست سبحانه پس او خارج است از حکم آن یعنی از حکم غناء گمراه کننده م و لهذا اول بن
 مسعود رضی الله تعالی عنه هو الحدیث بالشعر ایض **ت** و برائے
 همین تاویل کرده است ابن مسعود رضی الله عنه تعالی عنه بهو حدیث را بشعر نریم و استماع
 الشعر فی نفسه لیس بحرام کانه سمع النبی صلی الله علیه و آله و سلم الشدایة الصحابة رضی الله
 تعالی عنهم **ت** و شنودن شعر در ذات خود حرام نیست چرا که تحقیق شنیده است
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خوانده اند او را یعنی شعر را اصحاب رضی الله عنهم پیش
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم م فالحرمه فیه بعارض وهو الاستهزاء فی الدین
 و الاضلال لتزئین الکفر فی قلوب المسلمین کما ذکرنا
 فی شان الشعر الضالین **ت** پس حرام شدن در آن بسبب عارض است و

این سخن است در دین و گمراه کردن بسبب زینت دادن کفر و دلها ئی مسلمانان چنانچه
 ذکر کردیم در شان شاعران گمراهان م فحکه ساری فی الغناء البیضات پس حکم آن
 یعنی بشنودن شعر جاری است در غناء نیز یعنی غناء در ذات خود حرام نیست بلکه حرمت او
 بسبب عارض است مثل سر آیدن امر و وزن یا دران مزا میر باشد هم فهو اذا کان
 فارغاً عن هذه العواضل مباح بالاتفاق پس او یعنی غناء وقتیکه باشد فارغ
 ازین عارضه ها که موجب حرمت هستند پس مباح خواهد شد بالاتفاق م فافهمت پس
 فهم کن م **الاصول الثامن فی تمسکاته من الاخبار المشهورة** اصل هشتم در
 دلیل های سماع است از حدیث های مشهوره م فنهما مروی التقات عن عائشة
 المدینه بالاسناد صحیح پس بعضی از انها چیزی هست که روایت کرده شده است از عائشه
 رضی الله تعالی عنهما پس سند های صحیح م ان ابابکر رضی الله عنه دخل علیها و عندها
 جارتان تغنیان و نظربان بدین و رسول الله صلی الله علیه وسلم سمعی
 بتوی ففهرها فکشف رسول الله صلی الله علیه وسلم و
 عن وجهه و قال دعهم یا ابابکر فانها ایام عید
 است که تحقیق ابابکر رضی الله تعالی عنه داخل شد بران یعنی در خانه عائشه رضی الله تعالی
 عنهما و نزدیک او و وزن نوجوان می سر آیدند و دف میزدند و رسول صلی الله علیه وسلم
 بر روی مبارک خود چادر گرفته دراز شده بودند پس منع کرد ابوبکر رضی الله عنه آن هر دو
 را پس بخند رسول صلی الله علیه وسلم جهره مبارک خود را و فرمود که بگذر این هر دو را ای
 ابابکر که تحقیق این روز های عید است م و فی روایة اخرى قال ابوبکر
 من ما للشیطان من تن فقال النبی صلی الله علیه وسلم دعهم یا
 ابابکر فان کل قوم عید عینا هذا **البیوم** در روایت دیگر است که گفت ابوبکر فرما
 الشیطان دو بار پس فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم بگذار این هر دو را ای ابوبکر چرا که تحقیق بران
 هر قوم عید است و عید مایان یمن روز است م فخرابی ابوبکر یدل علی حرمة
 السابقة لعلته التلی و المدعوة الی الفساد و التمی فوجد فی غناء الجاهلیة

ت پس منع کردن ابی بکر رضی الله عنه دلالت میکند بر حرمت او فی غناء بسبب
 بهو و طلبیدن سوئے فساد جنین سبب و فساد که یافته میشود در غناء ایام جاهلیت م
 و تسلیح رسول الله صلی الله علیه وسلم بشری اباحت لاحقة و بالنظر الی الاصل
 ت و سلم داشتن رسول خدا صلی الله علیه وسلم اشاره میکند سوئے اباحت لاحقة آن نظر
 کردن طرف اصل م و هو الصوت الحسن و الکلام الموزون المتخو ن من الحکمة
 و الموعظة و حب الله تعالی و حب السبع ل ت و آن آواز
 نیکوست و کلام وزن کرده شده زیابیش داده شده از حکمت و بصیحت و دوستی خدا
 تعالی و رسول صلی الله علیه وسلم م فاذا کان غناء الجاهلیة حراما فحیا
 للسکر و الاضمار ت پس و قتیکه شد غناء ایام جاهلیت حرام جهت شمال
 مسکرات و تباہن م فكان غناء الاشعار اللتی یکون فیها ذکر الایة المتعجزة
 و نغماة المودعة من تجابتن بین الاسلام فی القلوب و الدعوة الی
 السلام عند علم العیون ت پس باش غناء شعر بائیکه باشد در آن ذکر آیت انعام کنده و ذکر
 نعمت های اوصل شانه که نهاده شده اند یعنی حصه رسیده اند هر یک را نیجه
 دهنده بزمینت اسلام در دلهای و طلبیدن سوئے خانه سلامتی نزدیک داننده
 غیب م و کذلک قال الصیقا لسماع فحرك القلوب لجمال الغیوبات و برائے
 ہمیں گفته اند صوفیان که سماع حرکت دهنده دلهاست سوئے داننده غیب م فانه
 قلت اذا كانت باحة مفيدة في يوم العيد فكيف يدل على استماعه في غیر
 ذلك الوقت ت پس اگر گوئی هر گاه بیگه شد سماع شدن سماع قید کرده شده در روز
 عید پس چگونه دلالت میکند بر شنیدن او در غیر الوقت م قلت المراد بالعيد يوم
 عید به السور ت خواه گفت که مراد به عید روز عید است که در آن خوشی
 باشد م و الدلیل علی ذکر الایا ح ت و دلیل بر این ذکر روز با است یعنی
 جناب رسالت مآب صلی الله علیه وسلم ایام عید فرموده نه یوم عید حالانکه یوم عید بکر روز
 بیانه م و یؤیدة قول تعالی ت و تائیه میکند این را قول خدا تعالی

م ربنا انزل علينا مادة من السماء الى الاخرية لتكون عيداً ولنا وحراً
 ت معنی این است اے پروردگار میان نازل کن بر میان مادہ از آسمان تا آخرت
 کہ مشوہ عید بڑے اول میان آخر میان م مکرر الی العید مادة السراوس ت پس
 خرابہ عی بعد کردن خوشی است بالاتفاق م فبت ان کل یوم یعود بہ السرد
 فصو عید ت پس ثابت شد بانیکہ تحقیق ہر روزے کے عود میکنہ در ان خوشی
 پس او عید است م ومنہا ما سروید عن عائشہ رضی اللہ عنہا ایت وبعضی
 از اخبار مشہور خبرے ہست کہ روایت کردہ شدہ است از عائشہ رضی اللہ عنہا نیز
 انہام قالت کانت عندی جاریۃ من الانصار فرز وجہتا الی اجل من الانصار
 ت کہ تحقیق عائشہ گفت کہ بود نزدیک کنایک دختر از انصار پس نکاح کردم اورا کہ وہ
 از انصار م فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یا عائشہ الاتعین ہذا الحی
 من الانصار فاقم حجی الغناء پس گفت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اے عائشہ آیا
 غنا چرائیکروی این قبیلہ را کہ از انصار است پس چرا کہ تحقیق ایشان دوست میدارند
 غنا را م فہذا الحدیث دلیل اباحتہ مطلقہ لکن النبی صلی اللہ علیہ وسلم وصف الانصار
 بحج الغناء ت پس این حدیث دلیل مباح شرک مطلق غنا است چرا کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم تعریف کردہ است انصار را بہ دوستی غنا م وقد قال اللہ تعالیٰ شان اصحابہ
 ولكن اللہ حبیب الیکم الایمان وزینہ فی قلوبکم وکسرہ الیکم الکفر
 والفسوق والعصیان ت و تحقیق گفتہ است خداے تعالیٰ در شان
 یاران آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ولکن خدا تعالیٰ محبوب گردانیدہ است سوسے
 شمایان ایمان را و زینت دادہ است اورا در دہائے شمایان و مکروہ داشتہ سوسے
 شمایان کفر را و فنیق را و گناہ را م فلو کان الغناء معصیۃ لکان علیہم مکروہ
 لا محسوساً ت پس اگر بودے غنا گناہ البتہ بودے براوشان مکروہ نہ پسندیدے
 م فبت بہ ان استماعہ مستحب فی کل الازمان فلا یخص فی الولیمۃ
 اذا احتجبتین فی وقت دون وقت فیستمل کل الاوقات ت پس ثابت شد

باین که تحقیق شدن غناء مستحب است در جمیع اوقات پس خاص نیست در
 ولیمه جهت اینکه دوستی معین میشود در یک وقت بدون وقت دیگر پس شامل باشد بر وقتها را و ولیمه
 طعام وقت صبح روز دوم شادی را که نذیم فافهمت پس فهم کن هم و فی اباحت
 کثیرا من اخبار السنّة من حیث لا یخصی عدد ها و محن الکفینا بالحدیثین
 انما کافیان للشهادت و در بیاحت شدن او بسیار است از حدیثها سند کرده شده
 ازین حیثیت که اعطاء نموده شود لغیر او و اوشان و ما کفایت کردیم به دو حدیث زیرا
 که آن هر دو کفایت کنندگان اند برای گواهی هم و ما روی الفقهاء من الاخبار
 عن امامة و جابر و غیر همارضی الله تعالی عنهم فی حرمة فلا یتصل بصحة الا
 شیء و چیزی که روایت کرده اند فقها از حدیثها از ابی امامه و جابر و غیر این هر دو
 رضی الله تعالی عنهم در حرام شدن اولس متصل نمیشود به صحیح شدن سند کردن هم
 فلا یتغیر عند الحدیثین که ما ذکر کنیم محمد بن الدین رحمة الله تعالی فی کتابه صراط المستقیم
 پس اعتبار نموده خواهد شد نزدیک محشما چنانچه ذکر کرده است شیخ محمد الدین
 رحمة الله علیه در کتاب خود که سنی به صراط مستقیم است هم ولو اعتذر فلا یباعد حقیقت
 عایشه رضی الله تعالی عنها لانهما شهدهما من هات و اگر اعتبار کرده شود
 پس مقابل نمیشود حدیث عایشه رضی الله تعالی عنها را چرا که او مشهور تر است در وقت
 از آن هر دو هم و لو تأملت فیها العرفان کل واحد منها دلیل علی اباحتهم
 و اگر تأمل کنی تو در آن هر دو حدیث هر آینه خواهی شناخت که تحقیق هر یک
 از آن هر دو دلیل است بر بیاحت شدن او نیز هم فکلوا فی عن ابی امامة رضی الله
 تعالی عنهما پس اول آنچه نیست که روایت کرده شده است از ابی امامه رضی الله تعالی
 عنهما انه قال علیه لصلوة و السلام ما من رجل یرفع صوته فی الغلعة الا یغتنقه الله علیه
 المیطانین احدهما علی هذا المنکب و الاخر علی هذا المنکب و تحقیق از
 گفت که فرمود آن سرور صلی الله علیه و سلم نیست از کسی از مردم که بلند میکند آواز خود را
 در غناء مگر میفریبد خالک تعالی بر او و شیطان یکی از آن هر دو بر یک ساز

دویم بر شانہ دومم قالوا عید یرجع الی رقعہ الصوت عند الغناء عرکا
 الی استماعہ پس وعید یعنی وعدہ رسانیدن رجوع میکند سوئے بلند کردن آواز غنا
 نہ سوئے شنیدن اوم فلاحۃ للمنکر فی حرمة اذا هو یزاحمۃ عندک
 استماع فهو ممنوع لمن یجہر فیدل علی جواز الاستماع^{الصوت} پس نیست حجت برائے منکر در
 حرمت آن زیرا کہ العینی بلند کردن آواز فرامحت میکند آزا یعنی غنا را نزدیک
 شنیدن پس بلند کردن آواز منع کرده شده است برائے آنکسے کہ بلند کند
 آواز را نزدیک غناء پس دلالت میکند بر جای شدن شنیدن او نیز ماکلا تزی
 ان الناس امر و اباک استماع و الا نضات عند تلاوة القرآن اذ النکلم
 یزاحم الاستماع آیا ندیدی کہ آدمیان حکم کرده شده اند
 شنیدن و خاموش ماندن نزدیک تلاوت قرآن جهت اینکه کلام کردن فرامحت
 میکند شنیدن را م فافهم پس فهم کن م اما الاخر ما روی عجایب
 رضی اللہ تعالیٰ عن النبی علی الصاوی و السلام لیکن حدیث دوم آن خیر نیست
 کہ روایت کرده است جابر رضی اللہ تعالیٰ عنہ از پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم قال علیہ
 السلام ان ابلیس اول من ناسر و تغنی فهو ما اول بالنیاح بالریاء
 و تغنی باللہو و الاستہزاء اذ نوحہ و عناء دعوا للریاء اللہو ممنوع باک
 گفت آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم کہ تحقیق ابلیس اول آنکس است کہ نوحہ ساختہ
 است و سرانیدہ است پس این حدیث تاویل کرده شده است بہ نوحہ کردن بریاء
 و سرانیدن بلہو و تمسخر سبب اینکه نوحہ شیطان و سرانیدن او طلبیدن است طرف
 ریاء و بلہو پس این منع کرده شده است بالاتفاق م اما النوحۃ علی صوت العبادۃ
 و الغناء لطیب القلب فلا یشبهہ فهو مباح کما ثبت
 پس لیکن گریہ کردن برفوت شدن عبادت و سرانیدن برائے خوشی دل پس
 مشابہ نمیشود آزا یعنی نوحہ را کہ برائے تمسخر و بلہوست و غناء را کہ دعوت میکند سوئے
 فناد پس این مباح است چنانچہ ثابت شدہ است م فیہا ما یحصل المتوفیق بہ

الاخبار و هکذا ^{صلوات} پس باین تقریر حاصل میشود موافقت در میان حدیثها و همین
 اصل است هم اما قولهم الغناء حرام و الخلوس فیها هنتق و الثلث ذبها
 کفر فهو افتراء المحض منه یلحق ذوقه ^{السکرة} علی غیرت لیکن قول ثقیبان که سر آمدن حرام
 است و نشستن در آن فسق است و لذت گرفتن بآن کفر است پس این قول را
 محض سنت از پیغمبر صلی الله علیه و سلم و نیست در آن ذوق کلام آنحضرت صلی الله
 علیه و سلم هم اذ الثلث الذب بالمحرام و انکان ذنبا لیس بکفر عند اهل السنة و الجماعة
 است چرا که لذت گرفتن بحرام و اگر چه باشد مثل زنا لیکن نیست کفر نزدیک اهل سنت
 و الجماعة هم فهذا القول یوجب الی عقیدة اهل الهواء فلا یعقد ^{تلت} پس این
 قول رجوع میکند بسوئی عقیده اهل هوا یعنی خواجه و معتز که ترکب گناه کبیره نزد
 ایشان کافر میشود پس اعتقاد کرده خواهد شد بعقیده آنها هم **اکمال التاسع**
 فی الاشارة المسویة عن الثقافات اصل نهم در خبرهای مشهوره
 از مردمان ثقه هم ساری الشیخ العارف ابو طالب المکی رحمة الله تعالی علیه عن
 کثیر من السلف صحابی و تابعی و غیرهم ان السماع مباح و مع کثیر من الصحابة و التابعین
 است روایت کرده است شیخ عارف ابو طالب مکی رحمة الله تعالی علیه از بسیاری
 مردمان سلف صحابیان و تابعیان و سوائے ایشان که تحقیق سماع مباح است و سفیدند
 بسیار کس از صحابه و تابعین رضی الله تعالی عنهم هم و قوله معتبر لوفور علیه و کمال
 حاله و عدل باحوال السلف **::: :::** است و قول این شیخ عارف معتبر است
 برائے زیادتی علم او و کمال حال او و علم او باحوال السلف هم و قال ان انکر هذا السماع
 محال مطلقا غیر مقید و مفصل یکون انکار علی سبعین ^{صدقا} گفت است
 اگر انکار کرده شود این سماع مجمل و مطلق بدون کسی قید و تفضیل خواهد شد انکار
 بر بنیاد است گویان هم و ان کنا نعلم ان انکار اقرب الی طبع القراء المتزهدین
::: ::: است و اگر چه هستیم ما که میدانیم انکار را قریب تر طرف طبیعت قاریان -
 متریدان و متزهدان را گویند که بتکلف خود را از ابد سازد و صورت پُر مکرور یا نماید

م وانا لانفعل ذلك لانعلم ما لا يعلمون وسمعتنا من السلف الصالح
 ما لا يسمعونات و تحقیق که ما یکنیم انکار چو که ما میداریم چیزی را که نمیدانند
 او شان و شنیده ایم از سلف صالح چیزی که نشنیده اند او شان م و قلا
 ایضا ان املنا کر السماع علی الاطلاق من غیر تفصیل لایحتمل من حلاله و الاثنته
 ت و گفته است او نیز که تحقیق منکر سماع مطلقاً بدون تفصیل خالی نیست
 از آفات هائے سرم اما جاهل بالسنن و اکتادات یا جاهل است به سنتها
 و حدیث هائے سرم مفسرینا ابیحواله من اعمال الاخیارات
 و یا تنگ کننده است نفس خود را با آنچه که مباح کرده شده است برائے او
 از عمل هائے نیک م و اما جامد الطبع لا ذوق له و هو کما یعمل اسفا
 ت و یا گنزدین است نیست ذوق برائے او و این مانند خراست که
 بر میدارد و کتابها رام و ذکر فی کتاب البیان فی الفقاروی عن عثمان رضی
 الله تعالی عنه انه کان عندہ جاریتان تغنیان فلما کان وقت السهر
 قال سکا فان هذا وقت کسفات و ذکر کرده شده است در کتاب بیان که
 در علم فقہ است که روایت کرده شده است از عثمان رضی الله تعالی عنه
 که تحقیق بود نزدیک او دو کنیز که می‌آوردند پس هر گاه بیکه وقت سحر میشد

میگفت که بند شوید یعنی خاموش شوید چه اگر این وقت صبح است هم و روی
 المشیخ عبد الرحمن السلسلی با سداد عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ
 عنہما انه سئل عن الغناء فقال لا یأثم الا بکسبته وروایت کرده است عبد الرحمن
 سلمی بسند کردن ابن عمر رضی الله تعالی عنهما که تحقیق او سوال کرده شد از
 سر آمدن پس گفت که نیست خوف بان وقتیکه باشد همراه او شراب
 هم و فی تقدیر یک امام الشافعی ان عمر رضی الله تعالی عنه اذا اخلاق داره بنظر
 بالینت للبتینت و در تہذیب الاخلاق امام شافعی رحمۃ اللہ علیہ است
 کہ تحقیق حضرت عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہ وقتیکه خالی میشد در خانه خود یعنی
 تنہا میشد ترنم میکرد و بایک دو بیت هم فاستاذن علیہ عبد الرحمن بن العوف
 و هو یترنم فقال سمعته یاعبد الرحمن فقال بغم اذا خلونا
 مناز لنا نقول کل نقول پس طلب اذن کرد بران عبد الرحمن بن عوف
 یعنی اراده درآمدن کرد نزدیک او و حالانکہ او ترنم میکرد پس گفت او
 آیا شنیدی تو ای عبد الرحمن گفت آری وقتیکه خالی میشوم مکان
 ہائے خود را میگویم چنانکہ تو میگوئی ہم فثبت بهذا ان الغناء تطیب
 النفس مباح و هو متعارف بینہم پس ثابت شد باین کہ تحقیق

غمنا بر خوش نمودن نفس مباح است و همین است مشهور میان
 او شان م و ذکر کفر العزالی عن یونس بن عبد الاعلی انه قد سالت کلام
 المشاع عن ابیة اهل السنة السماع فقال لا اعلم احدا من علماء الحج ازان بیکره
 السماع الا ان یكون ^{منکرا} الا و صفت و ذکر کرده است امام غزالی از یونس
 بن عبد الاعلی که تحقیق او گفت که تحقیق سوال کرده شد امام شافعی از
 مباح کردن اهل مدینه سماع را پس گفت منیدانم کسی را از علمائے حجاز
 که مکروه پندارد سماع را مگر اینکه باشد از آن در وصفها کسی چیز انکار
 کرده شده م اما قول ابن مسعود ^{رضی الله عنه} عن الغناء وینبئ النفاق
 فوالقلب كما ینبئ الماء البقل فهو دلیل علی البیضة لیکن قول
 ابن مسعود رضی الله تعالی عنه که غنایمیر و یانذ نفاق را در اول چنانکه
 میر و یانذ آب سبزه را پس این دلیل است بر مباح شدن او نیز م
 اذ النفاق که یصلح الا فی امر صالح بان یكون الفاعل نية فاسدة فالنیا
 الفاسدة یفسد العمل ^{العمل} چه که نفاق صلاحیت نیدارد مگر در امر نیک باین
 طور که باشد برائے فاعل نیت فاسد پس نیت فاسد فاسد میکند عمل را
 م فثبت به ان الغناء فی نفس من صالح بالاتفاق ^ت پس ثابت شد

م و من بطبع علی صفة مباح من جاریة اوسر و جنة كان فيه دخا
 بنهته اللهوت و شخصیکه بشنو و طبیعت بر صفت مباح از کثیرک خود
 یا از زوج خود باشد در ان داخل شدن شبهه بهوزیرا که بذات خود مباح
 است لیکن مشابه بهوست م و من سمع بقلب سلیم عن الله و الطبع
 للاعتبار و الا تشباه و الشوق الی لقاء الله تعالی فهو حلال بالاتفاق
 ت و کسیکه بشنو و بدل سالم از بهو و لذت طبع برائے عبرت و خبر دار شدن
 و شوق سوئے ملاقات باری تعالی پس این حلال است بالاتفاق
 م و یوحی الیه اقول الصوفیة و اشاره میکند سوئے
 این قولهائے صوفیان م قال ذی النون السماع و الا دحق بزجر القلب
 الی الحق فمن اصنع الیه بحق تحقیق و من اصنع الیه بنفیس نزنذق
 ت گفته است ذ النون مصری که سماع وارد حق تعالی است
 بر اینگخته میکند دل را بسوئے حق تعالی پس کسیکه گوش کند طرف او بر
 حق محقق شد و کسیکه گوش کند طرف او بتقاضائے نفس زندقه شد
 م و گذا قال الشبلی رحم الله علیه من سئل عن ظاهر الفتنة و باطنه صبر
 فمن عرفه فلا تشاركه في السماع و الا فقد استند الفتنة و تعرض البلیة

ت و همچنین گفته است شیخ شبلی رحمۃ اللہ علیہ وقتیکہ سوال کرده شد از او
گفت کہ ظاہر سماع فقہ است و باطن او عبرت است پس ہر کہ ثباحت
اشارہ را حلال شد برائے او سماع و اگر نہ پس تحقیق در خواست کرد فقہ را
و پیش آمد بلا ہام فقہت بوالسمع اللطیف غداء الارواح لاهل المعرفۃ
و بالنظر الی نفسہ حسن قبیلہ اصلا اذ هو حظ الارواح و بہ
ہزت کاشیاء ہر پس ثابت شد باینکہ تحقیق سماع لطیف
غذائے روح ہست برائے اہل معرفت و بنظر کردن سوئے ذات
خود نیکوست زبوں نیست ہرگز جہتہ این کہ او حظ روح ہست و باو
جنش جسم ہست م کہ اقال بو علی الدقاق السماع لطف غداء الارواح
لاہل المعرفۃ و لکن ^{مختلف} حکم المستمعین ہر چنانکہ گفته است ابو علی دقاق
کہ سماع الطف ترغذائے ارواح ہست بنا بر اہل معرفت و لیکن
مختلف میشود حکم او بہ حکم شنوندگان م فہن حملہ علی حق فلہ حق و ہن
حملہ علی ضدہ فہو کذالت پس ہر کہ حل کرد او را بر حق
پس برائے او حق است و کسیکہ حل کرد او را بر ضد او یعنی بر خلاف
حق پس او همچنین است یعنی سماع ہم خلاف است م فہو کالراحمۃ

الشجرینة اذا هبت على البساتین بروح المشام بطیبه وادامت
 علی المزابیل محرق نفسها ثم پس سماع مانند باد درخت باست و قتیکه وز
 بر باغ با راحت می بخشد شام را بنحو شبوی خود و وقتیکه میگذرد بر
 قاذورات میسوزاند آرزادات او بسبب بدبوئی هم فلاحیاطبه
 علی قدر استعدا للسمعین ثم پس احتیاط لسمع بر اندازه استعداد
 شنوندگان است **م** لذلك قال التیغنی فی السماع ثلثة مسموع ومسمع وسماع
 : : : و برای همین فرموده است حضرت شیخ سلطان المشایخ
 رحمة اللعالمین که در سماع شنوندگان سه قسم اند **م** مسموع و مستمع و
 سماع فالمتسمع یسمع بوقت **و** المستمع یسمع بحال **و** السماع یسمع بحسب
 ثم پس تمسح میشوند بوقت **و** مسمع میشوند بحال **و** سماع میشوند بحسب
م فصفته المتسمع التواجد و صفته المستمع الواجد **ص** صفته السماع الواجد
 که اسند کرده اند که پس **ص** صفته السماع التواجد **ص** صفته المستمع **و** صفته السماع
 سماع وجود است چنانچه قریب است که ذکر میکنم درین اصل **م** الاصل
 عاشر فی بیان حقیقة التواجد **ص** اصل و هم در
 بیان حقیقت تواجد است **م** التواجد حرکتی موزونه تضد **ص** ^{المستمع}

بلا اختیار و عند غلبۃ السماع علیہ ^{تحت} تو اجد حرکتی است وزن
 کرده شده صادر میشود از شمع بدون اختیار و نزدیک غالب شدن
 سماع بر اِس او نیکوست م اذ هو یستدعی وجد القلب والوجد
 داعی الی وجود المحببت چرا که او در خواست میکند و جدول را و
 وجد طلب کننده است سونے وجود محبوب م و یو عیدہ قول النبی
 صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم حدیث قال علیہ السلام ^{اللہ} حین اطلق معاویة فحی
 تعالنا لتواجد اللہ یا معاویة لیس یکریمنا یتهمز عند سماع ذکر ^{المحببت} و تائید
 میکند این را قول پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم ازین وجه کہ گفت آن سرور
 صلی اللہ علیہ وسلم وقتیکہ اطلاق کردے معاویہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ تواد
 را بر ہو لعجب کہ اے معاویہ نیست بزرگ کسی کہ نہ جنبش کند نزدیک
 شنیدن ذکر دوست م و سئل الجنید رحمۃ اللہ علیہ عن التواجد فقال ان
 اللہ تعالیٰ مخاطب الارواح فی الميثاق بقوله عز وجل ^{تعالی} المیت بربکم استغربت
 عن ربها لیساع الحلاوت و سوال کرده شد حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ
 تعالیٰ علیہ از تو اجد پس گفت کہ تحقیق خداے تعالیٰ خطاب کرده است
 روح ہا در روز ميثاق بقول خود کہ آیا نیستم من پروردگار شما یان

پُرشدند از پروردگار خود بشنیدن کلام یعنی سبب شیرینی اوم و الاطراح
 فاذا سمعوا لسماع حراکم ذکر ذلک و روح ت پس هر گاه که شنیدند
 سماع را حرکت دهانید او شان را ذکر همون آواز هم فالاهنرا لایب الیس بنکولان
 البنی علیه السلام فعل کذا و الصحابة رضی الله تعالی عنهم کثرت پس جنبش کردن
 بسماع نیست انکار کرده شده چرا که پیغمبر صلی الله علیه وسلم همچنان کرده است و
 صحابه رضی الله تعالی عنهم همچنان کرده اندم و قدر وی زنده علیه الصلوة والسلام
 قال العاصی رضی الله تعالی عنه انت منی و انا منک مختلک و تحقیق روایت کرده
 شده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم گفت برائے علی رضی الله تعالی
 عنه که تو از من هستی و من از تو هستم پس او ازین بشارت جنبش فرمودم
 و قال جعفر رضی الله تعالی عنه اشبهت خلقی و خلقی فجلت و گفته است
 آنسرور صلی الله علیه وسلم برائے جعفر رضی الله تعالی عنه که مشابهت هستی تو خلق
 مرا یعنی پیدایش مرا در اعضائے بدن و خلق مرا یعنی اخلاق مرا پس جنبش
 نمودم و قال لزید رضی الله تعالی عنه انت لخونا و هو لانا فجلت و گفته است
 آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے زید رضی الله تعالی عنه که تو برادر من هستی
 و محبوب من هستی پس او جنبش نمودم و التجمل عند الطرب و هو وصفه

للروح كما يشهد الله عز وجل في قوله ^{صلى الله عليه وآله} والقلوب وخصش کردن نزدیک خوشی است
 واین صفت برائے روح چنانچه اشاره کرده است جنید رضی الله تعالی عنه
 سوئے این و تحرك شدن دل با دست م فالروح محرك والقالب محرك
 است پس روح حرکت دهنده است و قالب حرکت داده شده است م فاذا
 كان الروح يهتز بالنفث والقاربهينابه فلا يصد على التواجد لا بحركة اللزونة
 است پس وقتیکه شد روح که جنبش می آید بسبب نفثه و قالب گرو کرده شده بان
 یعنی متابعت او حرکت میکند پس صادر نمیشود از تو واجد کننده مگر ب حرکت موزونه
 م اذ انغمه موزونه فلا سبيل لانه يوجد بلا اختيار المتواتر
 چرا که نفثه وزن کرده شده پس نیست راه بنا بر انکار او و زیرا که او یافته میشود
 بدون اختیار تو واجد کننده م فالتواجد دون الرقص فهو تحريك با اختيار
 للبتنغ وهو فعل السنفهاى المتصنعين عند غلبة الهواء فهو حرام بالاتفاق
 است پس تو واجد سوئے رقص است جهت اینکه رقص حرکتی است با اختیار برائے
 خود نمائی و این کار احمقان خود نمایش کنندگان است نزدیک غالب بدن
 هوا و حرص بر او شان پس این حرام است بالاتفاق م اما حوكة للتواجد
 فتسوية بتنوع الاحوال و لیکن حرکت تو واجد کنندگان پس نوع نوع کرده شده

است به نوع نوع شدن احوال او شان یعنی حرکت آنها بسیار قسم است موحی
 تصدیر عنه عند ^{النقب} ووی حرکت المذبح عند الله حرکت یک حرکتی است که صادر
 میشود از آن یعنی از توابع کننده نزدیک شدت کرب این حرکت مثل حرکت
 جانور فرج کرده شده است نزدیک فرج کردن م و حرکتی وجود هم عند الطلب
 ووی کبرکة النون عند مشاهدت الیوم عن المساکت و دیگر حرکتی است که
 یافته میشود باو شان نزدیک طلب این مانند حرکت ماهی است نزدیک دیدن
 دریا را از کنار م و حرکتی تبعث منهم عند اللطوب ووی حرکتی الفرائش عند
 لقاء النور و دیگر حرکتی است که برانگیخته میشود از او شان نزدیک خوشی
 و این مانند حرکتی نزدیک ملاقات کردن نور م فالنقب للنفس والطلب للقلب
 والطلب للروح ت پس لقب برائے نفس است و طلب برائے دل است و
 طلب برائے روح است م فالنفس به هلاك والقلب بسلك الروح هلك
 ت پس نفس باو هلاک شد و دل راه یافته شد و روح مالک شد م فهذا
 هتزاز مختص بأهل الکمال كما اهتد النبي صلى الله عليه وسلم مع النصارى عند سماع هذه ^{القصيدة}
 المأثور من لحن ت پس این جنبش خاص کرده شده است باهل کمال چنانچه
 جنبش کرده است پیغمبر صلی الله علیه و سلم همراه یاران نزدیک شنیدن این قصیده

کہ پرستی از دوستی شعور لقد لسعت حیث لعلوا لکبدی فطاطیب لالراق اولاد

شغقتا به هغندہ رقیقی و تریاقی ترجمہ این است البتہ تحقیق بگزید ما رودستی

جگر ما پس نیست حکیم برائے او نہ دو انگرد و ستیکہ فریفتہ شدہ ام من اورا

پس نزدیک او و امن است و تریاق من بہت شخصی ترجمہ این رباعی

در نظم فارسی کرده است **رباعی**

بگزید ما ر عشقت جگر کباب مارا نہ طبیب می شناسد نہ فنون گر این دوارا

مگر آن حبیب بسور بود جان رستم بفسون گری در آید بگتد علاج مارا

م حتی سقط حواءہ عن منکیبہ تا اینکه افتاد چادر آنحضرت صلی اللہ

علیہ وسلم از شانہ م فاذا کان لتواجد فعل النبی صلی اللہ علیہ و صحابہ رضی اللہ

تعاہم فہو محبت پس ہر گاہیکہ شد تو اجد کار پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم دیاران و

رضی اللہ تعالی عنہم پس اونیکوست م وانکان بالنظر الی ظاہرہ لعب کما سنبہ

معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ لیبہ حیث قال احسن لبعک یا رسول اللہ فمنعہ النبی

صلی اللہ علیہ کما ذکورات و اگرچہ بہت بنظر کردن طرف ظاہر او لعب چنانچہ

نسبت کردہ است اورا معاویہ رضی اللہ تعالی عنہ سوئے لعب ازیں وجہ

گرفت لعب توچه خوب است یا رسول الله پس منع فرمود اورا پیغمبر صلی الله
 علیه وسلم چنانچه ذکر کردیم م وکان له ظاهر و باطن ظاهر و حرکات فرعون
 و باطن غلبات ^{محفیة} و بست برائے و بعد ظاهر و باطن ظاهر او حرکت هاست
 که دیده می شوند و باطن او غلبه هائی است یعنی واردات پوشیده است
 م فهو عند ارباب الصور هنالذ هم لا یطلعون علی الغلبة الشریة ^{و یحسرون}
 ت پس از نزدیک صاحبان صورت یعنی ظاهر میان هو و لعب است
 سبب اینکه ایشان اطلاع نمید از ندر غلبه یعنی بزوات پوشیده و حس میکنند یعنی
 می بیند حرکت صوریه را یعنی ظاهریه رام و عند اصحاب السر جلا هم یغلبون
 بالمشاهدة السریة و کلا شاهد من الحکمة الصورت و نزدیک صاحبان راز
 یعنی اهل باطن کوششی است یعنی دولتی است زیرا که او نشان غلبه و میشوند
 بشاهده سریه و نمی بیند حرکت ظاهریه رام فهذا الخبر السنن بنی عن هاتین
 الحاتین وهو الصحیح لاشبهه فیها ت پس این حدیث سند کرده
 شده خبر مید هازین هر دو حالت و همین صحیح نیست شبیه در اوم اما ^{خلاف}
 صاحب العوارضه قول معارفه فی اطلاق التواجد علی اللعب ^{لیکن}

تردد صاحب عوارف درین محل کرده شده است بر قول معاویه در اطلاق
 کردن تو اجد را بر لعنم فهو شینذکر شاکر بنعمته الله تعالی بقدر عن ذکر
 لیل و نهار اسکر و جوار اقبال صفتی ملائکه ما کن لیس لمن حاله العشق و غلبه السماع
 شعور است پس آن شیخ ذکر کننده است و شکر کننده است به نعمت
 خدا تعالی مستی میکند و غافل بنماید از ذکر حق سبحانه شب و روز است
 و با او بلند و نزدیک است سوائے صفت ملائکه لیکن نیست برائے او از حال
 عشق و غلبه سماع شعورم اذ لیس بینما ملازمة مساویة لا یوجد احد
 بد و الاخرت چرا که نیست در میان آن هر دو لزوم برابری که نه یافته
 میشود یکی بدون دیگرم کما ذکر شینخا نظام الحق والدين عن الشينخا العار
 فنجح الدين قدس الله سرهما في الفوائد انه قال فشانان في كل نعمة ما هي تمكن
 للنشر وجودها فهي موجود لهذا الخ العزيز لا نعمة الشوق و نعمة السماع فانها
 مفقودة لفقوة الصحو لا اشتغال ^{بالتعب} چنانچه ذکر کرده است شیخ مارحمة للعالمین
 سلطان المشایخ حضرت نظام الحق والملة والدين از شیخ عارف نجم الدين
 قدس سرهما و فوائد الفوائد شریف که تحقیق گفت آنحضرت در شان او که تحقیق
 درین هر نعمتی که ممکن باشد برائے آدمی وجود او پس آن نعمت موجود است

برای این برادر عزیز مگر نعمت عشق و نعمت سماع پس اثر این هر دو گم شده
است از او برائے قوی شدن صحو و مشغول شدن او در عبادت م فحجانہ
کایدل علی ضعف هذا الخربل يرجع الى ضعف الحلال كان صاحب القوة ^{در}
فیوهو ^{صلی} لیس الحمد رسول الله صلی الله و اعلم بالسنة و الاثار و ^و یعزب ^{بصحة}
م پس فحجان او دلالت نمیکند بر ضعف شدن این حدیث بلکه رجوع میکند
سوائے ضعف حال آن شیخ چرا که صاحب قوه القلوب درج کرده است
این حدیث را در کتاب خود و این صاحب قوه القلوب نزدیکتر است ^ف
زمانه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم و داناتر است بحدیثها و خبر میدارد به صحیح
شدن حدیث م فافهمت پس فهم کن م الخاتمة ^ت خاتمه است
م اعلم ان مسألة السماع مختلف بين الفریقین المذكورین كما بیننا ه
ت بدانکه مسئله سماع اختلاف کرده شده است در میان فرق هائے ذکر کرده
شده چنانچه بیان کردیم م فلا یكون ابا حنة مقیدة بزمان دون زمان
ت پس نخواهد شد مباح شدن او قید کرده شد بیک زمان بدون زمانه دیگر
م كذلك ابا حنة والحرة كما هنا یتبتان بالوحي والوحي بعد نبیننا علیه ^{الصلوة}
والسلام ^{منقطع} همچنان مباح شدن و حرام شدن چرا که این دو حکم ثابت نمیشوند

مگر بوجی و وحی بعد پیغمبر مصلی الله علیه و سلم منقطع است م فکیف یصح قول ^{المتکلم}
 انه قال علیه السلام لیس یستحق ان السماع کان مباحا فی زمان السلف فلان
 حرام بالاتفاق اذا اهل زماننا ^{مفقود} پس چگونه صحیح میشود قول مخالف کننده
 که تحقیق او گفت بر او باد چیزی که آن مستحق اوست که تحقیق سماع بود مباح در
 زمان سلف پس اکنون حرام است بالاتفاق جهت اینکه مردم اهل
 در زمان ما گم شده اند م و هو ادعاء الوحی و اطلاع الغیب لان فقد ^{الله}
 لا یحقق الا بها و هو کفر بلا و این دعوی وحی و علم غیب است چرا که گم شدن اهل
 معلوم نمیشود مگر بان هر دو و این کفر است بالاتفاق زیرا که وحی موقوف
 است و عالم غیب خدای تعالی است م فثبت ان به قوام الضلال و ^{بقول}
 مثل هذا الا المبتدع الضال پس ثابت شد که تحقیق باین معنی بقول
 منکر قوام گمراهی است و میگوید تا من این مگر بدعتی گمراه م فافهمت پس فهم کن
 م و اجنب عنبت و پرهنیز کن از م و انظر فی هذا الرسالة بعین الانصاف
 نتیجتا ^{الاختلاف} مت و نظر کن درین ساله چشم انصاف تا آنکه متحقق شود خلاف
 اختلاف و ففان الله تعالی و ایا ناعلم انما بعث الصالحین بحجی المختار و آله الاخیر
 م و توفیق بدتر از خدا تعالی و مایان را برتا بعد از سلف نیک مردان بحق پیغمبر
 و اولاد او که نیکو اند

